رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی المصطفی الامین
محمد و اله و صحبه اجمعین اما بعد بدانکه یکی از جمله شاگردان
خواجه امام حجة الاسلام محمد الغزالی قدس سره
در خدمت وی سالهای بسیار رنج بردم و علم بسیار حاصل
کردم از هر نوع اکنون ندانم که ازین علمها خود کدام دیگر
نافع من خواهد بود و در گور مونس من خواهد بود
و کدام است که نافع من نخواهد بود تا ترک کنم از ان

با سم کہ پیغمبر علیه الصلوة والسلام بخدای تعالی ... برده
وگفته اعوذ بک من علم لا ینفع پس چندین روز درین اندیشه
بود و بعاقبت این اشکال بحکم استفتاء بخدمت ... حجة الاسلام
رحمه الله و رضی عنه نوشته با چند مسئله دیگر و التماس نصیحتی
نیز کرده والتماس دعا بکرد که پیوسته خواند و گفت اگرچه مولانا
حجة الاسلام در جواب مسایل کتب اشیره تصنیف کرده چون
احیا و کیمیا و جواهر القرآن و اربعین و منهاج و دیگر رسایل
... این سیت چیزی می خواهد که بکسان کاغذ باشد تا پیوسته
خواند و بعمل آورد پس خواجه امام حجة الاسلام رحمه الله
این رساله بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه ای فرزند
... مخلص اطال الله بقاک فی طاعته و سلک

یک پس همین احسنه که منشور نصیحتها از حضرت محمد رسول صلی الله
علیه وسلم نوشته‌اید و هر نصیحتی که از حضرت وی نوشته‌اید
و [illegible] پیش از پیش [illegible] و بس نصیحت با تنها که از آنحضرت
بعالمیان نوشته اند و فرموده اند اگر از آن نصیحتها چیزی بتو رسیده است
به نصیحت من چه حاجت و اگر از آن نصیحتها بتو چیزی نرسیده است
پس با من بگو که تحصیل چندین ساله تو چه وصیت ای فرزند
از جمله نصیحتها که آنحضرت عالمیان را فرموده یکی آنست که علامة
اعراض الله تعالی اشتغاله بما لا یعنیه و ان امرء ذهبت
ساعة من عمره فی غیر ما خلق له لجدیر بان یطول علیه حسرته و من
جاوز الاربعین و لم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار
این نصیحت و این موعظت کفایت است ای

علم

کردن امانت دشواری در قبول کردنست زیرا که علم

نصیحت در کام هوا پرستان تلخ است و منهیات محبوب

انسانیت علی الخصوص کسی که بطلب علوم رسمیه و فضل

و هنر دنیاوی مشغول است همچون آن فرزند زیرا که طالب

علم پندارد که مجرد علم وسیلهٔ وی خواهد بود نجات

و خلاص و رستگاری وی بحقیقت علمست و بس و از عمل خود

مستغنی است او را حاجت بعمل نیست و این اعتقاد دید است

خلاف است سبحان الله این قدر نداند که چون

علم حاصل کند و بر آن عمل نکند حجت بر وی موکدتر گردد و خبر

ندارد که رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید اشد الناس عذابا

یوم القیمه عالم لم ینفعه الله بعلمه و در سخنان مشایخ

آورده اند که یکی از بزرگان جنید را رحمة الله در خواب دید
گفت یا ابا القاسم ما فعل الله بک جنید رحمة الله علیه جواب داد
که طاحت العبارات و فنیت الاشارات ما نفعنا الا رکعات
رکعنا ها فی جوف اللیل ای فرزند از اعمال صالح و از احوال
تهی و از معانی خالی مباش و یقین دان که مجرد علم دست گیری
نکند و مثال این بمثالی معلوم گردد اگر کسی در بیابانی ده تیر
و ده شمشیر هندی در پشت دارد و همچنین دیگر سلاحهای
نیکو و مع هذا اهل سلاح و اهل محاربه و مرد شجاع بود
و ناگاه شیری روی بوی نهد چه گوئی آن سلاحها
وی بی آنکه کار فرماید شر آن شیر از وی دفع کند
تو نیک دانی که نکند همچنین بعینه می دان که اگر

هزار مسئله علمی بخوانند و بدانند و بعمل نیاورد از آن درویش
او را فایده نخواهد بود حق تعالی دیگر اگر کسی رنجور باشد و علت
و بیماری وی از حرارت و صفرا باشد و داند که علاج آن
بیماری گلاب و سکنجبین است و نخورد آن دانش
وی دفع بیماری وی نکند و نیک دانی که گذشت
گرمی دو هزار رطل برنجای تا بخوری نباشد
شنیده ای اگر صد سال علم خوانی و هزار پاره کتاب
پس تا آن عمل نکنی و خود را با عمال صالحه مستعد
بینه رحمت خدای تعالی نکردانی رحمت خدا
در تو نرسد از قرآن مجید بشنود ان لیس للانسان
الا ما سعی ایشان در خوانده باشی که این آیه مشو

آنکس که منسوخست که این سخن گفت گیرم که این آیه منسوخست از سخن
آیتها چه گوی فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا جزاء
بما کانوا یعملون جزاء بما کانوا یکسبون ان الذین امنوا وعملوا الصالحات
کانت لهم جنات الفردوس نزلا الا من تاب وامن وعمل
صالحا و درین مدیثها چه گوی بنی الاسلام علی خمس شهادة
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام الصلوة و
ایتاء الزکوة وصوم رمضان وحج البیت من استطاع
الیه سبیلا الایمان قول باللسان وتصدیق
وعمل بالارکان واین را دلیل بیش ازانست
و اگر ترا در خاطر آمد که من میگویم که بنده بعمل خویش بهشت
درخواهد رفت نه برحمت و فضل خدای نیس میدانم

همه ز سخن من فهم نکرده بدانکه من این میگویم ملک میگویم
بنده بفضل و کرم و رحمت خدای تعالی به بهشت می رسید اما
تا بطاعت و عبادت خود را مستعد و شایسته رحمت
نکرد و از رحمت دوری رسید زمن میگویم حق تعالی
میفرماید ان رحمة الله قریب من المحسنین چون رحمت
دوری رسد کی به بهشت رسد و اگر کسی گوید بجز دانجا
برسد من ترکو برسد ولی تا خود به بهشت کی رسد
ز عقبها در پیش است تا آنکه که برسد عقبه اول آنست
که ایمان با خود ببرد بسلامت و چون ایمان بسلامت
ببرد و عقبها دیگر باز رود و به بهشت رسد بهشتی
عش خود و به فرزند تعین دوان که چه کار کنی مر دنیا لی

یکی در بنی اسرائیل سالهای بسیار عبادت میکرد ایزد

تعالی خواست که خلوت او بر ملائکه جلوه دهد ملکی بوی فرستاد

که آن عابد را بگوی تا کی این همه مجاهده و ریاضت بری

که خاک نشسته مانیستی آن ملک بیامد و آن پیغام بگزارد آن

عابد جواب داد که مرا از بهر بندگی آفریده اند مرا بندگی

کار است خداوندی او داند و آن فرشته بحضرت

رفت و گفت الهی عالم الاسرار دانی که آن عابد چه گفت

از حضرت خطاب آمد که چون او از بندگی بر نگردد

ما با کریمی هم از وی بر نگردیم اشهدوا یا ملائکتی انی غفرت له

ای عزیز من بشنو که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم چه میفرماید

حاسبوا قبل ان تحاسبوا و زنوا قبل ان توزنوا ...

کرم الله وجهه میگوید من ظن انه بدون الجهد یصل فهو متمنی

ومن ظن انه ببذل الجهد یصل فهو متعنی حسن بصری رحمة الله

میگوید طلب الجنة بلا عمل ذنب من الذنوب بزرگی دیگر میگوید

الحقیقة ترک ملاحظة العمل لا ترک العمل مصطفی صلی الله علیه وسلم

ازین همه نیکوتر و پاکیزه تر و صریح تر میفرماید الکیس من

دان نفسه وعمل لما بعد الموت والاحمق من اتبع نفسه هواها

وتمنی علی الله بالامانی ای فرزند شبها که زنده داشته

برای ... طالعه آن وبسی خوابها بر خویش حرام

کرده ندانم که باعث تو بران چه بوده است اگر غرض

تو ازان دنیا بوده است وجذب حطام آن وتحصیل مناصب

ومباهات با اقران وامثال خود فویل لک ثم ویل لک واگر

غرض تو احیای شریعت و دین محمد بوده است و تهذیب
اخلاق و کسر نفس فطوبی لک ثم طوبی لک و لقد صدق
من قال شعر سهر العیون لغیر وجهک ضائع ما و بکائهن
لغیر فقدک باطل ای فرزند عش ما شئت فانک میت و احبب
من شئت فانک مفارقه و اعمل ما شئت فانک مجزی به ترا از
تحصیل علم کلام و خلاف و نجوم و نحو و صرف و حماسه و متنبی
حاصل تضییع عمر بجلال فی و الجلال که در انجیل عیسی علیه السلام
دیده ام که از انگاه که میت بر جنازه نهند ...
لب گور بر سر باری تعالی بخودی خود از وی چهل سوال کند
سوال اول آن باشد عبدی طهرت منظر الخلق سنین
ما طهرت منظری ساعة ای فرزند مرد و زنده بود ایستاده

7

عیبی ما تصنع بیزی دانت مخوف بخیزی اما تو خود کجا

ومی شنوی ای فرزند علم بی عمل دیوانگیست وعمل بی علم

بیکانگی علمی که امروز ترا از معصیت باز ندارد و در طاعت

ندارد فردا ترا هم از آتش دوزخ باز ندارد واگر

امروز عمل نکنی و تدارک روزگار گذشته نکنی فردا

گوئی فارجعنا نعمل صالحا پس بتو گویند ای احمق تو خود

از آنجا می آئی ای فرزند همت در جان می باید و زیست

در تن مرده در مرگ می باید داد که منزلگاه گور

است ... در آن منزلگاه اند لحظه لحظه منتظر تو اند تا کی

پیش ایشان روی زنهار تا بی زاد نروی صدیق اکبر رضی الله عنه

دید هذا الاحیا و قفص الطیور را واصطبل الدواب للکفور

دور خود اندیشه کن که از گدا مانی اگر از مرغان اشیانی

چون آواز طبل ارجعی بشنوی پرواز کیری و بر بلندتر جای

نشینی اهتز العرش لموت سعد بن معاذ و اگر والعیاذ بالله

از چارپایانی که اولیک کالانعام بل هم اضل یقین دان که رخت

از زاویه بهادیه بری وقتی حسن بصری رحمه الله علیه تشنه شد

آب بر دست دادند تا باز خورد چون قدح از دست بستد

دو دید او در دو بیهوش گشت و قدح از دست وی در افتاد

چون باز خود آمد گفتند ترا چه رسید گفت امید

۱۸

حین یقولون لاهل الجنة افیضوا علینا من الماء رای زنده

اگر ترا علم مجرد کفایت بودی و بعمل حاجت نبودی ندا من

تایب هل من سائل هل من مستغفر بی کار بودی نه هل

محل الاذکار والاستغفار الی الملک الجبار و چنین آمده که
اذا کان اول اللیل نادی منادی من تحت العرش
الا لیقم العابدون فیقومون ویصلون ما شاء الله ثم
ینادی منادی فی شطر اللیل الا لیقم القانتون فیقومون و
یصلون الی السحر فاذا کان السحر نادی منادی الا
لیقم المستغفرون فیقومون ویستغفرون فاذا طلع الفجر
نادی منادی الا لیقم الغافلون فیقومون من فرشهم کالموتی
نشروا من قبورهم ای فرزند دو منادی در تمام شب
که بیدار بیت میکرد و میگفت یا بنی لا تکونن الدیک اکیس منک
ینادی بالاسحار و انت نائم و چه نیکو و لایق سخن گفته است
شعر لقد هتفت فی جنح لیل حمامة علی فنن وهنا وانی لنائم

تکلم ... ألا زعم انی عاشق ذو صبابة بلیلی فلا ابکی و تبکی البهائم
کذبت و بیت الله لو کنت عاشقا لما سبقتنی بالبکاء الحمائم

ای فرزند خلاصه نصیحتها آنست که بدانی که طاعت و عبادت
خود کدام است و چیست اکنون بدانکه طاعت و عبادت
متابعت شارع است علیه السلام هم در اوامر و هم در نواهی
هم بقول و هم بفعل یعنی آنچه کنی و آنچه نکنی و آنچه گوی و آنچه
نگوی باید که همه بفرمان باشد اگر گوی بفرمان گوئی و اگر نگوی
بفرمان نگوی و اگر کنی بفرمان کنی و اگر نکنی بفرمان نکنی و بدانکه
اگر تو کاری کنی که صورت عبادت دارد و نه بفرمان کنی
آن نه عبادت است بلک عصیان باشد و اگر خود نماز و
روزه باشد مثلا اگر کسی هر دو عید و ایام التشریق روزه

باشد عاصی باشد بانکه روزه عبادت دارد اما چون
نه بفرمان [illegible] نمی دارد عاصی میگردد وهمچنین اگر کسی در جامه
منصوب یا در موضعی غصب نماز کند ما ثوم باشد و اگرچه
صورت عبادت دارد زیراکه نه بفرمان میکند وهمچنین اگر
کسی با زن حلال خود مزاج و بازی کند او را این بازی
و مزاح کردن ثوابهاست چنانکه در حدیث آمده است
و اگرچه لعب است زیراکه این بازی بفرمان میکند پس
معلوم شد که عبادت فرمان بردنست نه مجرد [illegible]
بلکه نماز و روزه انکه عبادت باشد که بفرمان کند
پس ای فرزند باید که اقوال و افعال تو بفرمان باشد
یعنی موافق شریعت باشد زیراکه علم و عمل خلق بی فتوی

پیسی خود و لی و اگر نہ گفت و نوشت راست باید ای
ور زندسو الہار و نبعضی بحثش است اما آنچہ نگفت و نوشت آمد
در کتب احیا و دیگر تصانیف خود بشرح بگفتہ ایم از انجا
طلب میکنی اما اینجا بجا ہم اشارتی کردہ آید پرسیدی کہ بر
سالک راہ خدا یتعالی چہ واجبست بدانکہ اول چیزی کہ
بروی واجبست اعتقادی پاکست چنانکہ دروی
ہیچ بدعت باشد دوم توبہ نصوح کہ پس ازان بار
ذلت گردن نہد سیوم خصم راخشنود کردن چنانکہ
ہیچ آدمی را بروی حقی نماند چہارم از علم شریعت آن
مقدار حاصل کردن کہ بدان امر خدا یتعالی بگزارد و از
علم شریعت بیش ازین بروی واجب نیست زیرا کہ علم

بسیار خواندن و حاصل کردن اندوختن کفایت و رزق

این بار از کردن تو برکند اند و این را یک حکایت

معلوم کرد و حکایت آورده اند در حکایت مشایخ کرشبلی

رحمة الله گفت چهار صد استاد را خدمت کردم برابر ایشان

چهار هزار حدیث خواندم و از آن چهار هزار یکی اختیار

کردم و بعمل می آورم و باقی فرو گذاشته ام زیرا که

چون در یک حدیث تامل کردم خلاص و نجات خود در آن

دیدم و نیز علم اولین و آخرین در آن ... دیدم و حدیث

اینست که یکی از صحابه رسول فرمود صلی الله علیه وسلم

اعمل لدنیاک بقدر مقامک فیها واعمل لآخرتک بقدر بقائک

فیها واعمل لله بقدر حاجتک الیه واعمل للنار بقدر صبرک

مصطفی علیه الصلوة و ... بسیار مخالفت دیده و دی از زنان
و از این سبب بود کرده ی صلی الله علیه وسلم علمها و دینها را نسخ
منسوخ کرد پس باید که پیشتر مانند مرتزلی و سیتعین باشی
که راه خدای تعالی باین علمها که تو تحصیل کرده نتوان رفت
بلک این را بمجاهده قطع توان کرد و هوا و شهوت و کام
خویش را بشمشیر مجاهده بریدن و طامات و ترهات
پرانیدن سخن باریک در دز کار تاریک بسیده باشد
زیادی مطلق و دلی بغفلت و شهوت مطلق شان شغل و
وی بجمع بود تا هوا نفس بصدق و مجاهده کشته نگردد
دل بانوار موافقت زنده نگردد ای فرزند چند مسئله
پرسیدی که بعضی خود بگفت و شنید راست نیاید اگر بدان

رسی خود بدانی و اگر ترشی را [illegible] یا از شیرینیات
زیرا که آنها ذوقی است [illegible] چه ذوقی باشد در گفت
و نوشت نتوان آورد [illegible] و ترشی و تلخی و شوری
اگر کسی خواهد که در گفت و نوشت آرد نتوان آورد شیرینیها
و ترشی و شوری اگر کسی خواهد که در گفت و نوشت آورد
نتوانند ای فرزند اگر عنینی نامه باکس نویسد که لذت
شهوت و مجامعت یافته باشد و از وی [illegible] خواهد که این تو
نویس که مجامعت را چه لذت است چنانکه مرد [illegible] ریابیم
اینکس را جواب جز این باشد که بوی نویسد که ای
فلان من پنداشتم که تو عنینی و بس اکنون بدانستم
که با عنینی احمقی از لذت مجامعت ذوقی است اگر بدانی

ما نحو

... ازین حدیث معلوم شد که ترا بعلم بسیار
حاجت نیست و در بن ... دیگر نامل کن که آورده اند که
حاتم اصم از خاکروان و مریدان شقیق بلخی بود رحمهم الله روزی
شقیق بوی گفت ای حاتم چند مدت است که تو در صحبت منی
و سخن میشنوی حاتم گفت سی و سه سالست گفت درین
مدت از من چه علم حاصل کرده و چند فایده از من شنیده
گفت هشت فائده حاصل کرده ام شقیق گفت انا لله و انا الیه
راجعون ای حاتم من همه عمر در سر تو کردم و ترا از من
هشت فایده بیش حاصل نشد گفت ای استاد اگر راست
میخواهی چنین است و بیش ازین نمیخواهم چه از علم این قدر
بس است زیرا که مرا نقش است که خلاص و نجات من

در دو جهان درین است غایت همت عشق گفت

حاتم بیا در وبگوی گراین هست غایت خود چیست تا بشنوم

گفت ای استاد غایه اول است که درین خلق نگاه کردم

و دیدم که هر کسی محبوبی و معشوقی اختیار کرده اند و از

محبوبان و معشوقان بعضی تا بمرض موت باایشان است

و بعضی تا بموت و بعضی تا لب گور و پس همه از ایشان

باز گردیدند و ایشان را فرد او وحید باز گذاشتند و هیچ

یکی با ایشان در گور نرفت و مونس وی نبود پس من

اندیشه کردم و با خود گفتم محبوب آن نیک است که با محب

در گور رود و در گور مونس وی باشد پس بدیدم

و آن محبوب که با وی گور رود کرد اعمال الصالحه دیدم

دسا[illegible] با من در گور آیند و هر کس
من باشد در رستا[illegible] مست با من باشد و هرگز
از من برنگردد و [illegible] احسنت ورزد یا حاتم زیبا
و نیکو گفتی فایده دوم آنست که درین خلق نگاه کردم و دیدم
که همه را دو هوا اگر دیدند و بر مراد نفس رفتند پس درین
آیة اندیشه کردم که فاما من خاف مقام ربه و نهی النفس
عن الهوی فان الجنة هی الماوی و یقین دانستم که قرآن
حقست و صدقست پس بخلاف نفس در آمدم و بر مجاهده
وی کمر دربستم و او را در [illegible] دادم و دیگر
آب ز دو از ان وی ندادم تا در طاعت خدای تعالی آرام
گرفت سیم گفت بارک الله علیک که نیکو گفتی و نیکو کردی

شنیده سیم بیار فایده سیم گفت ای استاد در خلق

کردم و دیدم که هر کسی بنوعی در رنجی درین دنیا برده

بودند و از حطام دنیوی چیزی حاصل کرده بودند و بدان

خرم و شادان بودند که مگر چیزی حاصل کرده اند پس

درین آیه تامل کردم که نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا

پس دانستم که این قسمت در ازل رفته و کس را درین

اختیاری نیست پس بر کسی حسد نبردم و بر قسمت خدا راضی

شدم و با هر که در جهان است صلح کردم شقیق گفت

یا حاتم نیکو کردی و نیکو گفتی همی گوی فایده چهارم بیار

گفت فایده چهارم آنست که درین خلق نگاه کردم قومی را

دیدم که پنداشتند که شرف آدمی و عزت او در بزرگواری

... بعضا پرا ... ت نا لاجرم قومی بدین افتخار
و مباهات کردند و قومی پنداشتند که شرف آدمی بالباس
مال و تبذیر است پس ... افتخار و مباهات کردند پس
درین آیه تامل کردم ان اکرمکم عند الله اتقاکم دانستم که حق
آنست و صدق اینست و آن پنداشتها و گمانها خلق همه خطاست
پس تقوی اختیار کردم تا در نزد حضرت خدا تعالی از کریمان
باشم شقیق گفت بارک الله علیک یا حاتم نیکو کردی
فایده و هیچ گو فایده ... آنست که درین خلق نگاه کردم و دیدم
که هر قومی یکدیگر را نکوهش و عیب میکردند چون نیک بدیدم
از حسد بود که بر یکدیگر می بردند بسبب مال و جاه و علم
پس درین آیه تامل کردم ما عندکم ینفد و ما عند الله باق

پس محصول که در دنیا اندوخته بودم در راه خدا تعالی
سپردم تا در نزد حضرت خدا تعالی باقی باشد و توشه
و زاد و یدر رفتن راه آخرت باشد شقیق گفت نیکو کردی
و نیکو گفتی فایده ششم بیار گفت ای استاد فایده ششم
آنست که درین خلق نگاه کردم و دیدم که هر قومی یکدیگر را
دشمن همی داشتند هر کسی بسببی و غرضی که بیکدیگر داشتند
پس درین آیة تامل کردم که ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه
عدوا دانستم که سخن خدای تعالی حقست و بجز شیطان
و اتباع او دشمن نمی باید دانست پس شیطان را دشمن
داشتم و فرمان او نبردم و او را نپرستیدم بلکه فرمان
خدای تعالی بردم و او را پرستیدم و بندگی وی کردم

15

مرزاده ست

... ت جاکه خدا تعالی میفرماید

الم اعهد الیکم یا ... تعبدوا الشیطان انه لکم

عدو مبین وان اعبدو ... صراط مستقیم شقیق گفت

یا حاتم نیکو کردی و نیکو گفتی فایده هفتم بیار گفت ای

استاد فایده هفتم در خلق نگاه کردم دیدم که هر کس در

طلب قوت خود کوششها و سعیها بلیغ مینمودند و بدین

سبب در حرام و شبهات آویختید و خود را خوار و ذلیل

می داشتند پس در این آیة تامل کردم که وما من دابة فی الارض

الا علی الله رزقها پس دانستم که قران راست است و حقست

و من یکی از جمله دابها روی زمین ام پس بخدا تعالی مشغول

شدم و دانستم که روزی من برسند زیرا که ضامن

بکرده است شقیق گفت نیکو [illegible] پا کفتی فایدهٔ هشتم چیست گفت

ای استاد فایدهٔ هشتم آنست که درین خلق نگاه کردم

و دیدم که هر کسی اعتماد بر کسی و چیزی کرده اند یکی

اعتماد بر زر و سیم و دیگری بملک و املاک یکی بکسب و پیشه

و حرفت یکی بمخلوق چون خود پس من درین آیة تامل

کردم وَمَن یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ

پس توکل بخدای تعالی کردم و هو حسبی و نعم الوکیل پس

شقیق گفت یا حاتم وفقك الله تعالی که من در

توریت و انجیل و زبور و فرقان نگاه کردم و این کتاب

چهارگانه باین فواید هشتگانه میگردد و هر که بدین فواید

هشتگانه کار کند و بعمل آرد بدین چهار کتاب عمل کرده باشد

ای فرزند حکایت تو اعلام شد که ترا بعلم بسیار
حاجت نیست اکنون باز سر حرف بریم و تمامی آنچه بر سالک
راه خدای تعالی واجبست بگویم پیری باید که
او را راه نمائی کند و تربیت کند و اخلاق از وی بستاند
و از وی بد ببرد و اخلاق نیکو بجا او بنهد و معنی تربیت
اینست همچو برزگر که غله را تربیت کند هر گیاهی که با غله برآمده
باشد از میان غله بکند و بدر اندازد و همچنین سنگی
و کلوخ که در میانه کشت زار باشد بدر اندازد و از
بیرون آب و سماد بدان آورد تا غله پرورده و نیکو برآید
البته سالک راه خدا را از پیر مربی چاره نبود زیرا که خدای تعالی
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخلق فرستاد تا دلیل راه خدا

باشد و خلق را دلیل کند [illegible] ی تعالی عبیدن وی

صلی الله علیه وسلم ا[illegible] حضر[illegible] تا یاران خود

بجای گذاشت تا دلیل حق باشند براه خدای تعالی

تا روز قیامت پس سالک را از پیری ناگزیر است

تا مراد این پیر نایب رسول خدای تعالی باشد در دلیلی

کردن براه خدای تعالی و شرط این پیر که نایب پیغمبر

رسول خدا را شاید آنست که عالم باشد اما نه هر عالمی پیری

را شاید بلکه شایستگی این کار کسی را باشد که او را

نشانی چند باشد و ما بطریق اجمال بعض از آن نشانها

بگوییم تا هر [illegible] پیر نخست این دعوی نتواند کرد گوییم هر آنکسی که

از حب دنیا و حب جاه اعراض کرده باشد و متابعت

شخصی

شخص منیر پاک کرده باشد چنانکه متابعت آن شخص سلسلهٔ
تا مصطفی صلی الله علیه وسلم و بفرمان وی هر نوعی ریاضت
کشیده باشد از کم گفتن و کم خوردن و کم خفتن و نماز
بسیار کردن و روزه بسیار داشتن و صدقهٔ بسیار
دادن و در تبعیت وی محاسن اخلاق و سیرت وی گشته
باشد از صبر و شکر و توکل و یقین و سخاوت و قناعت
و امانت و طمانیت و بذل مال و حلم و تواضع و دانائی و صدق
و حیا و وقار و سکون و تانی و امثال اینها و نوری از نور
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اقتباس کرده باشد و احتراق
دران نور مغمور گشته از کبر و بخل و حسد و حقد و حرص
و امل دراز و طیش و سبکی و از علم دیگران مستغنی گشته

چنانکه بعلم کسی محتاج باشد ... علم رسول صلی الله علیه وسلم

است بعضی از نشانهای ... طریق ... امان که نائبی

رسول صلی الله علیه وسلم را ... که یاد کرده آمد و اقتدا

بدیشان کردن طریق صواب باشد اما چنین پیری یاد

توان یافت و اگر کسی را این دولت باشد و این توفیق

رفیق وی گردد که پیری چنین دریابد و انکه آن پیر او را

بحـ ... ول کند باید که پیر را محترم دارد هم بظاهر و هم بباطن

احترام ظاهر آن باشد که با وی مجا ... دله نکند و حجت

نگیرد ... رهر مسئله که رود و اگر چه داند که پیر خطا میگوید

و باید که در پیش سر سجاده نه ایستد الا وقتی که نماز میکند و پس

چون از نماز فارغ گردد سجاده در نوردد و در حضور

نماز

کار نا جز بسیار نکند و هر چه پیر حکم کند بقدر استطاعت که
آن بر دو وا ما حرام باطن آنست که هر چه بظاهر کوشش
وای [illegible] و باطن انکار کنند هم بگفت و هم بکردد و اگر منافقی
باشد و اگر نتواند باید که ترک صحبت وی بکند تا آنکه اندرون
موافق بیرون کردد ششم آنکه او را ناگزیر باشد
از سیاست نفس و این آنکه میسر گردد که از جلیس السوء احتراز
کند تا [illegible] تصرف شیاطین الانس و الجن از ولایت
دل وی کوتاه شود و لوث شیطنت از وی برخیزد هفتم
آنکه در هر حال درویشی بر توانگری اختیار کند این هفت
چیز است که بر سالک راه خدای تعالی واجبست دیگر سه چیز
کرده وصیت بدانکه تصوف دو چیز است راستی با خدا اشتغال

و سکون از خلق هر که با خدا تعالی ... در

و با خلق نیکو خوی و برد بار است او ... نیست و راستی

با خدا تعالی آنست که حظ خود را فدای امر وی کند و نیکو

خلقی با خلق آنست که کسی را از امرا و خود ندارد و ملک خود را

مراد ایشان دارد ما دام که مراد ایشان موافقت

شرع باشد دیگر رسید که بندگی چیست بدانکه بندگی سه چیز است

یکی ... داشتن فرمان شرع و دویم بقضا و قدر

و قسمت خدا تعالی تسلیم اختیار خواست خود را کذاشتن

و با خدا ... ر و خواست خدا تعالی خشنود شدن دیگر پرسیده

که توکل چیست توکل آنست که خدا را استوار داری بآنچه وعده

کرده است یعنی اعتماد داری که هرچه قسمت تو کرده است

شدن

اگر چه نبود جهان باشد بدفع آن مشغول شود
و هر چه همه ... نهد و گوشش تو و هر که در جهانست
... آنست
که کار ها را تو جمله خدا را باشد و آن کار که کنی اندرون
دلت مایل بخلق باشد و دلت بستایش خلق بگراید
و از نکوهش خلق شرمرده باشد و بدانکه ریا از بزرگی
خلق متولد میگردد و علاج ریا آنست که خلق ... قدرت
بینی و ایشانرا چون جمادات انگاری یعنی چنان دانی
که چنانکه جمادات را قدرتی و ارادتی نیست تا از ریا خلاص یابی
زیراکه تا تو خلق را قادر و مرید دانی ریا از تو بر نخیزد ای
فرزند باقی مرا لالات یعنی آنست که در اعلی تصانیف ما مسطور است

از ان جا بها طلب میکن و بعضی آنست که نوشتن آن چیز
تو آنچه دانی بعمل می آر تا آنچه ندانی بر تو کشوف کرد ای فرزند
بعد ازین هر چیز تو مشکل کردد بزبان دل از من سوال مکن
کرو کو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان
خیرا لهم نصیحت خضر علیه السلام قبول کن که فلا
تسألن عن شیٔ حتی احدث لك منه
ذکرا میل مکن چون وقت بود خود کوینه و نمایند ساریکم
ایاتی فلا تستعجلون تو پیش از وقت مپرس که چون رسی
خود بینی الیقین دانی که تا بزودی نرسی و نه بینی اولم
یسیروا فی الارض ای فرزند بخدا بخدا که اگر روش نکنی
عجایب نه بینی در مهر مهر بی جان کن که بی جان کندن کاری

برمی آید ذو النون مصری قدس الله سره یکی از شاگردان
خود گفت ان قدرت علی بذل الروح فتعال
والا فلا تشتغل بالترهات الصوفیه ای فرزند سخن کوتاه
کنم ترا نصیحت هشت کنم چهار ناکردنی و چهار کردنی تا علم تو
در قیامت خصم تو نباشد و بر تو حجت نباشد اما ناکردنی
اول باید که تا توانی مناظره نکنی و با هر کسی در مسئله که
رود حجت نگیری که آفات آن بسیار است [illegible]
نفع آن بیشتر است که زیرا که منبع همه اخلاق ذمیمه است
چون ریا و حسد و کبر و حقد و مباهات و غیر اینها و اگر
مسئله ای افتد میان تو و دیگری یا میان تو و قومی و تو
خواهی که آنچه حقیقت آشکار کرد و بدین نیت بود که در آن

مسئله بحثی رود و صدق این بیت را دو نشانه است

یکی انکه فرق کنی میان انکه حق بر زبان تو مکشوف کردد

و یا بر زبان دیکری و دوم انکه این بحث کردن در خلوت

دوستر داری که در ملا اما اکر با کسی مسئله کنی و تو

دانی که حق در دست تو است و او پنهانی ویستیهند

میکند زنهار تا با وی حجت نیاری و سخن فرو کذاری واکر

بوحشت انجامد و فایده حاصل نشود دوم انکه از وعظ و تذکیر

احتراز کنی که افت آن بسیار است الا اکر دانی که آنچه

میکوئی او لا خود بعمل آورده باشی و ازین سخن اندیشه

کن که با عیسی علیه الصلوة والسلام کفتند یا ابن مریم عظ

نفسک فان اتعظت فعظ الناس والا فاستحی ربک

اگرچه نگه ما... ستاکردی از دو چیز احتراز کن یکی از بلند
کردن در سخن ... ات و اشارات و نکت و علامات
و اشعار و ابیات کر... الی متکلفانه از دشمن مید ارد
و چه ان تکلف از حد درگذرد دلیل بر خرابی باطن باشد
و غفلت دل از برای انکه معنی تذکر آنست که آتش مصیبت
آخرة و تقصیر کردن در خدمت خدا تعالی و اندیشه کردن
در عمر گذشته و عقباتی که در راه دارد از ... ات
بر دن و از قبضه ملک الموت جستن و سوال منکر و نکیر را جواب
دادن و از قیامت و موقفها و مناقشه در حساب ... ترازو
و صراط و گذشتن بدان و دیگر هولهای قیامت اندیشیدن
آتش مصیبت این جمله در دل وی افتد و مردرا بی قرار کند

جوشش آن آتش و نوحهٔ این مصیبتها را اندکی خواهند تا خلق را
ازین همه آگاهی دادند تا به تقصیرهای خود و عیوب نفس
بینا کردن تا تپش این آتشها و مصیبتها در دل مجلسیان
افتد تا تدارک عمر گذشته بآن قدر که توانند بکنند و عذری
بخواهند و بر عمری که نه در طاعت بسر برده اند حسرت خورند
این جمله بدین طریق که گفتیم علم وعظ خوانند و اگر بمثل سیلابی
بدر سرای کسی رسد و بیم باشد که در ساعت سرای وی را خراب
کند و فرزندان وی را غرق کند و خداوند سرا فریاد کند در
سرای خود که برای فرزندان الحذر الحذر بگریزید که سیل آمد
این مرد درین وقت که این سخن میگوید او را پروای آن نباشد
که این سخن بتکلیف و عبارات و نکت و اشارات گوید مثال

واعظ با اهل همین است و دیگر باید که در وعظ گفتن دل با آنچه
و در بند آن نباشی که خلق در مجلس تو نعره زنند و حالت وجد
سازند و های و هوی کنند و جامها چاک و شور در مجلس افکنند
تا [illegible] گویند که خوش مجلسی است و پر زر محفلی است که این
همه میل با شد به باد و این خوش آمدن از غفلت تولد کند
بل که باید که در بند آن باشی که خلق را از دنیا باخرت
خوانی و از معصیت بطاعت خوانی و از حرص بزهد خوانی و از
بخل بسخا خوانی و از ریا باخلاص خوانی و از کبر بتواضع
خوانی و از غفلت به بیداری خوانی و از غرور بتقوی خوانی
و آخرت را دوست کردانی و دنیا را دشمن کردانی
و ایشان را بکرم و رحمت خدا مغرور مکنانی بلک علم ترس

گاهی و پرهیزکاری گوی و ببینی که روی بجور و حیله آرند که
خلاف رضا خداست قبله ایشان چیست که خلاف شرع
مصطفی است و از احوال و اقوال بد ایشان چه عاقبت
وایشانرا از ان یکی دانی و هرکه روی خوف غالب است
بخوف و ترس کاری خدای چنانکه چون از مجلس برخیزند صفا
باطن ایشان چیزی دیگر دیده باشد و معامله ظاهر مبدل
شده باشد و در طاعتی که کاهل و فاتر بوده باشند
راغب و حریص شوند و در معصیتی که دلیر بوده باشند ترک
گیرند که علم و پند و تذکیر این باشد و هر وعظی که نه چنین باشد
و نه چنین گویند همه وبال بود هم بر گوینده و هم بر شنونده
بلکه گوینده عنوانه بود و شیطانی بود که خلق را از راه

و از نشانه آنکه نور اسم است هیچ معنی نداشت گفتی الله
نور السموات والارض پس نور عبارت
از چیزی که وی بینند و پس چیزهای دیگر را بوی بینند
وانرا باضافت با چشم ظاهر است که آنرا بصر گویند
و نور دل چشمی است و آن چشم را نور [illegible] بیست باضافت
با وی همچون نور [illegible] است باضافت با چشم ظاهر ردار
سبب بود که عقل را نور گویند و قرآنرا نور گویند و رسول
[illegible] بیند چنانکه قوت بصر را نور گویند و عقل را
نور گویند بدانکه وی را بتوان دید چشم دل [illegible] دیگر چیزها را
بوی بتوان [illegible] او خود را نیز بیند پس اسم نور
بوی اولیتر از آنکه بنور چشم ظاهر که [illegible]ت العباد

را نور گویند که چیزها را بیند و [illegible] ی خود را [illegible] بیند و عقل
خود را بیند و دیگر چیزها بیند پس شعاع و [illegible] روشنائی
چشم ظاهر دیگر است و روشنائی چشم باطن دیگر
و قرآن نور است و رسول نور است باضافت
با چشم باطن پس روا بود که عقل را نور گویند بدان سبب
که [illegible] بیدار چیزهاست انکه عاقل و دیدار از وست
و همه چشمهای باطن و ظاهر از وی است و هر ظهور
و نور و دیدار که در عالم است از وی [illegible]
اسم [illegible] [illegible] تر و چون معنی درست بود
و لفظ در کتاب و سنت آمده است چه [illegible] باشد
و شرح این خود در کتاب مشکوة الانوار تمام

انجام رہ رسد سالکان راه درعنایت اوست بزرگی و

منقبت صاحب شریعت صلوة الله وسلامه علیه از

اصطفا و محبت اوست و رستگاری عاصیان بشفاعت

او هم از کمال رافت اوست و تخصیص یاران او بکمال فضل

و رتبت هم از خلعت اوست و صدق بوبکر و عدل عمر

و حیای عثمان و شجاعت علی رضی الله عنهم از مقتضی حکمت

و مشیت اوست یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید چون عنایت

الهی در حق امام عصر و مقتدای دهر امام الائمه حجة الاسلام

احمد بن محمد بن محمد الغزالی ... رضوان

و مهر ایزدی از جناب و تعهد بیعز انه ظاهر گشته بود ما دل او

بدان سبب محل انوار الهی گشت که افمن شرح الله صدره

کیمیا و تهذیب معانی در نامها رسانیده‌اند و نوشته است بهر وقت
و بهر کاری تنبیه کرده و چون حال بدین جمله بود و بهر وقت سالکان
و طالبان شفا و غذا و ندان علت در باب حفظ
نامها و وصیتهای او مبالغه کردند و جدها نمودند تا آنرا قدوه
سازند و بدان اقتدا کنند و بواسطه آن سعادت ابد
حاصل نمایند و از شهوات نفس خلاص یابند و نور اعمال بصر
ظاهر و نور بصیرت باطن بیفزایند و این رسالهای او برا
متفرق بود ما از برای سد حاجت و کفایت مهم سالکان
دانستند حق اخوة دین را بر خود تعیین کرده هم آن صدر سعید
و تمسک بحبل درایت و صله رحم را آنچه یافتیم از نامهای او
درین اوراق جمع کردیم و این کتاب فضایل را نام کرد

رساله نخبة الاسلام نام نهادیم واین را در سلک [illegible] ابواب

در آورده ایم و متوقع از جود الهی انست که توفیق رفیق

کند و سعادت را مساعد گرداند تا این جمع تمام کرده شود

وما توفیقی الا بالله وعلیه فلیتوکل المتوکلون باب اول در سلطانیات

و نامهای ملوک و غیرآن باب دوم در آنچه بوزرا نوشته

باب سیوم در آنچه بامرا و ارکان دولت نوشته باب چهارم

در آنچه بائمه و فقهای دین نوشته

باب پنجم در فصول و مواعظ که پراکنده نوشته

چون [illegible] نخبة الاسلام اکرمه الله برضوانه در [illegible]

عهد و مبدا ترقی کار که بشهر نشاپور طالب علمی میکرد از سیاق

اصول خویش مختصرها بیرون کرده بود و ترتیبی [illegible] و آنرا

المحول

کرده است و کفر وا باطیل را با سرار شرع آمیخته و خدای عز و جل
نور حقیقی میگوید و این مذهب مجوسان است که بنور ظلمت میگویند
و چند کلمه از کتاب مشکوة الانوار تغیر و تبدیل کردند و انرا
بر سلطان اسلام عرض کردند و یکی را از مغاربه اغوا کردند
و گفتند که حجة الاسلام در مالک و قاضی ابوبکر باقلانی سخن
کرده است و قدح کرده است بخطای قاضی ابوبکر و او سبب
ان تشنیع زدن گرفت و نزدیک ارکان دولت حکایت
و تصویرات فاسده کرد و من سیع تخیل پس ... سلطان ... متغیر شد و قصد رنجانیدن وی کرد ... در
حالی کس فرستاد بحجة الاسلام و به نزدیک ... خوانند
... الاسلام از ... شدن امتناع نمود و ... عذر ... نزدیک

حکیم میگوید که همه اهل جهان دشوار است و بر ملک مشرق لنا
که رسول علیه السلام والصلوة میگوید یک روزه از
سلطان عادل فاضلتر از عبادت شصت ساله چون ایزد
سبحانه و تعالی آن ساز و آلت بداد که انچه دیگری بشصت سال
تواند کرد تو بکروز توانی کرد چه اقبال و دولت باشد
زیاده ازین عالم دنیا چنانکه هست بدان تا در چشم تو مختصر
گردد که بزرگان چنین گفته اند که اگر دنیا کوزه زرین بودی
که نماندی و آخرت کوزه سفالین بودی که بماندی عاقلان
سفالین باقی اختیار کردی بر کوزه زرین فانی فکیف
دنیا چون کوزه سفالین است که نماند و آخرت چون کوزه
زرین که هرگز نشکند عاقل چگونه بر دلسی نه دنیا اختیار

کند این پادشاه یک در اندک بخشش و تیشه پیش چشم خود دارد و داند

بحقیقت پدید است که عدل ساعت بعبادت صد سال است

بر مردمان پس رحمتی بکن که ظلم بسیار کشیده اند و غنیمه و

مایه ای تباه شده است و درختهای صد ساله از اصل خشک

شده هیچ بر و برگ تابی را هیچ نمانده مگر پوستین و مشتی عیال

گرسنه و برهنه اگر رضا دهد که پوستین از ایشان بستانند

تا زمستان برهنه با فرزندان در تنوری شوند رضا مده که

پوست شان باز کشند و اگر از ایشان چیزی خواهند همگنان

بگریزند و در میان کوهها هلاک شوند [illegible] باز گرد

پادشاه [illegible] پادشاه اسلام بدانکه این داعی را

عمر [illegible] است چهل سال در دریای علوم غواصی کرده تا

بجای رسید که سخن او از اندازهٔ فهم بیشتر اهل روزگار
درگذشت و بیست سال در ایام سلطان شهید روزگار
گذاشت و از و باصفهان و بغداد اقبالها دید و چند بار میان
سلطان و امیرالمؤمنین رسول بود در کارهای بزرگ و در علم
دین نزدیک هفتاد کتاب تصنیف کرد پس دنیا را چنانکه بود
دید و بجملگی بینداخت مدتی در بیت المقدس و مکه
مقام کرد و بر سر مشهد ابراهیم خلیل صلوات الله و سلامه
علیه عهد کرد که نیز پیش سلطان نرود و مال هیچ سلطان
نگیرد و مناظره و تعصب نکند و دوازده سال بدین عهد
وفا کرد و امیرالمؤمنین و همه سلطانان و را معذور
داشتند اکنون شنیدم که از مجلس عالی اشارت رفته است

نگار

عهدشکستن نباشم که فرمان سلطان باضطرار لازم بود فرمان
بضرورت منقاد باشم ایزد تعالی زنده بدین دول آن
عزیز آن راند که فردا در قیامت از آن خجل نباشد امر
اسلام را از آن ضعف و شکستی نباشد چون این نامه
بر سلطان اسلام عرض کردند عقیده او از آنچه بود بگشت
و گفت لابد است که من او را ببینم و چون او به مشهد مقدسه
رضویست علی ساکنها السلام و لشکرگاه به بردع و مسافت
نزدیک آمدن آسان بود او را بهمه حال حاضر باید آوردن
تا او را ببینم و سخن او بشنویم و صفای اعتقاد او
و جاه او و متعصبان او را زجر و تعریک کنیم و در سحال
جماعتی از متعصبان او و از فحول ایمه بلشکرگاه جمع شده بودند

تعریک
گوش مالیدن

در میکنند

نتوانید کرد پس چون این سخن بشنیدند مبهوت گشتند و بار دیگر
با سلطان گشتند و گفتند او مردیست ... پس این
ناموس دی اگر ظاهر شود که با ما مناظره کند سلطان اسلام
معین الملک را رحمه الله گفت لا بد او را الزام باید کرد
تا پیش تخت حاضر شود تا ما سخن او بشنویم پس آنگاه
اگر بدان حاجت بود که مناظره کند او را مناظره فرمایم
و با عزاز و اکرام تمام باز کرد و این پس معین الملک بشهد
یکس فرستاد و گفت لا بد ترا حاضری باید آمد ...
بحکم فرمان ... لشکرگاه رفت و در وثاق معین نشست
تا معین الملک او را به نزدیک سلطان برد و چون
سلطان او را بدید بر پای خاست و در برگرفت
بعهر

بدانکه در هیچ کتابی سخن نیست که نه شرح آن با ان
بهم است کی از فهم آن عاجز گشته و هرکه بدان فهم نکند جز به انکه بیاید
و بیاموزد و بمشافهه بشنود هیچ تدبیر ندارد و اعتراض
جاهل محصور نبود که هرجا خیزد تا ازان جواب توان
داد انکه اسباب جهل و بیماری دلها مختلف است
و در حصر نیاید دل در ان بنا بباید بست که اگر سخنی ناز اعتراض
نکه توانستی داشت و آن را نگاه داشتندی چون
عقول اهل جهال آن قطع نکردندی تا صد هزار اشکال
در دلهای جهال بمانده است که علاج نمی پذیرد و دیگر
سخنها بر این طبع نبود شعر و من یک ذا فم مر مریض یجد
مرا به الماء الزلالا پس بسی بود که معنی این سخن که گفتا

سرالربوبیة کفر چه باشد که اگر این سر راسبیت بود کفر
چرا بود واگر دروغ بود سر ربوبیت دروغ چون بود
جواب بدانکه این سخن ابوطالب مکی در قوت القلوب
حکایت کرده است از بعض سلف و من در کتابی
پیش ازین گفته ام قال بعض العارفین افشاء سر الربوبیة
کفر و معنی این سخن آنست که در اسرار ربوبیة چیزهاست که
بیشتر احتمال [افهام] نکنند و بدان سبب شنونده طاقت
آن حق ندارد و در حق وی باطل بود ... چنین
که رسول صلی الله علیه وسلم گفته است که نحن معاشر
الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم ایشان
و یک مثال این سر قدر است و یکی سر روح است

زندیق بود و سخن گفتن که مسلمانی
بدان کافر شود کفر بود و اگرچه
این سخن حق شنونده ...

ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة ن اجتثت من فوق الارض
ما لها من قرار و در تشبیه افتد و این یکی ز جمله اسرار
الهی است از جمله تقدیس که مرکز رسول الله صلی الله
علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم اجمعین را بدین صریح نکفتند
با انکه دانستند که چنین است این مثال این مسئله است
بر مذهب کروهی و هر که طریق سنت دارد مثال
دیکر تز دیک کروهی آنست که کوید نشاید که کاهی مرحبا
ما میکنیم وکوییم از ذکر و طاعت و لغزش معصیت را
نه از آنچه خشنودی بود و نه خشم ملک هر دو نزدیک
وی برابر بود که وی را نه خشم است نه خشنودی بس
خویشتن را ازین چه داری بس کسیند تا ول رضا و غضب

شاید

من امر ... عشاق ... گفتن رخصت نیست تا مسلمیم دل
مردی بود که پندارد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حقیقت
روح ندانسته باشد که هرکه حقیقت روح ندانست
خود را ندانسته باشد خدا را ... ار تواند دانست

باب دویم در نامهها که بوزرای نوشته است
وآن دوازده نامه است پنج بصاحب شهید نظام الدین
فخر الملک و یکی جواب صدر الوزرا احمد بن نظام الملک
وسه بشهاب الاسلام پیش از وزارت ... [illegible]
شهید مجیر الدین تغمده الله بغفرانه وهریک ازین نامها که
از گنجهای حکمت وصد ... مشحون ... اسرار شریعت
... اول که بصاحب ... نظام الدین فخر الملک نوشته است مشتمل

که بقاذورات و مستقبحات کراید دیگری غضب است

که قتل و ضرب و هجم فرماید و دیگر تزویریست که مکر

وحیله و تلبیس فرماید و این معانی را اکیاز عالم شکل و صور

کسوتی پوشیدند بسزایکی خنزیری بود و دیگر کلبی و دیگر

شیطانی وخلق دو گروه اند گروهی که این هر سه را

مقهور و مسخر کرده اند و فرمان برایشان روان کرده

این قوم امیران و پادشاهان [illegible] و گروهی اند که

کمر خدمت ایشان بر میان بسته اند و شب [illegible] روز

در طاعت و متابعت ایشان استاده و این قوم

اسیران اند و نابینایان [illegible] عالم باشند که امیر

و وزیر و پادشاه را که او کمین کنند و آن اسیر

چون آید حصهٔ قلب اند هرچه است پند است
همه نیست نماید و هرچه ندانیت بند داشت خود هست
همه آن بیند گوید بار خدایا این چه حالت کارها معکوس
گشت خطاب آید فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم
حدید گوید آه ندانستم که چنین بود گوید ربنا ابصرنا
وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا جواب دهند اولم نعمرکم
ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر فذوقوا فما للظالمین
من نصیر گویند بار خدایا با ما گفتند که نیست هست شد و ما
گویند در مصحف قدیم نشنیدید که گفت کسراب بقیعة
یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا ووجد الله
عنده فوفاه حسابه و هما نا کسی گوید که هست نیست نماید

در دوست هوا و سلطنت نه هوا راست و سلطنت هوا
نابید است بلک مثالی که بتحقیق نزد یکتر است روح و قالب
که روح هست نیست نمایست که کسی را ببود و راه نبود و سلطان
و قاهر و متصرف وی بود و قالب اسیر و بیچاره او ست
هرچه بیند از قالب بیند و قالب از ان بیخبر بل کل عالم با قیوم
عالم همین مثال است که قیوم عالم هست نیست نمایست در حق
اکثر خلق که هیچ ذره از عالم قائم و وجود نیست بل بقیوم
اوست و قیوم هرچیز بضرورت با وی هم باشد
و حقیقت وجود او را باشد و وجود مفهوم از و
بر سبیل عاریت بود معلوم انجا که هم ولیکن کسی که
معیت بذات الامعیت جسم با جسم یا معیت عرض با عرض

یا معیت عرض با جسم و این مرتبه در قیوم عالم محال
باشد این معیت فهم نتوانند کرد و معیت قیومیت حقیقی
رابع است بلکه معیت مجهولیت است و این نیز هست
کسانی که این معیت را نشناسند قیوم را میجویند و می باز
نیابند چون ماهی که در دریا غرق شود و آب میجوید باز نیابد
و کسانی که این نشناختند خود را میجویند و می باز نیابند بلکه
همه خلق را می بینند و هیچکس را نمی بینند لیس فی الوجود الا القیوم
و بسیار فرق بود میان کسی که خود را میجوید و باز نیابد
و میان آنکه قیوم را میجوید و می باز نیابد و این سخن از
اندازه مکاتیب بیرون است فراسر قلم آمد ناساخته
و عجائب آنست که شنیده ام که وزیر اکیانستی هست

زیاده از آن که اینجا جنس دیرا باشد زنهار زنهار
که بخدای تعالی استعاذت کند از قصور کیاست
خویش که بیشتر خلق که هلاک شدند از کیاست ناقص
شدند و اکثر اهل الجنة البله و اهل العلیین في والالباب
و خلق سه گروه اند یکی عوام که بر تقلید قناعت کرده اند
و راه فرا تصرف و کار خویش ندانند بلکه از دیگری
بیاموزند و این اگرچه بسی بیتی ... این قوم اهل نجات اند
و یکی ذوالالباب و ایشان اهل علیین اند و در هر
عصری از ایشان یکی باشد یا دو و بسیار نبود و سیم اهل
تصرف اند بکیاست ... این قوم هلاک شدگانند
طبیب بگمان شفا ... و معتقد وی چون ...

کند و همه احوال وی همچنین بود و اگر گوید و شنود و هر کند
همه برای حق تعالی بود و تفاوت میان این درجه و درجه
چهارم بسیار است چه توحید آن مرد را از دست شهوات
جلی بیرون کرد ولکن از دست شهواتی که برخلاف
شرع بود بیرون کرد اما این مرد را مطلق از دست
شهوات بیرون کرده است درجه ششم آنست
که توحید او را او لا از دست وی بکلیه از دست
عالم است بیرون کند بلک ویرا از دست
آخرت همی بیرون کند چنانکه از دست دنیا در پیش
همت و نظر او ... نفس وی ماند و نه سرچه در
عالم است و ... دنیا و نه آخرت جز خدای تعالی

نماند و نه خود را فراموش کند و هرچه جز خدا تعالی
فراموش کند و از همه غایب شود و همه از وی
غایب شوند نه وی ماند و نه عالم حق ماند و بس قل الله
ثم ذرهم حال وی بود کل شئ هالک الا وجهه
نقد وقت وی بود و اهل بصیرت این حالات را الفناء
فی التوحید گویند که جز از حق آنهمه فانی بود و بدان یعنی
که اگر بفنا خود التفات کند بدین التفات از حق تعالی
مشغول شود و هر نافهمی که طاقت ادراک آن
نبد ... این طامات بیحاصل است و کمال توحید
خود اینست و آنچه گفت ... یتقرب الی بالنوافل
حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی

بصره ولسانه الذی یتکلم به پس صاحب درجه پنجم باخود

بود باخود گوید و شنود و بیند لیکن برای حق را نشنود

نه برای خود را اما این مرد با خود شنود و بخود دید و شنود

وشنود ولیکن هم وگوید او از وشنود و او را بیند در هر

بیند و آنمرد همه چیزها را می بیند لیکن خدا را با آن هم می بیند

ومیگوید که ما رأیت شیئا الا ورأیت الله معه این مرد

خود جز خدا را نه بیند ما اری الا الله ولیس فی الوجود غیر الله

آن [illegible] معبود و نیست جز خدا و این مرد گوید موجود نیست

جز خدا و هیچ مرد موجود جز تو بی لطف نفی کرده پس به توحید

آنمرد جز و نیست [illegible] هیچ مرد که آنمرد معبود جز وی

نیز که دوان مرد موجود جز وی لطف نفی کرده و ز نفی موجود

نفی معبود بوده و زیاده بر دین چنانکه درجات توحید
در توحید آمده مشتمل بود و دران ضمن طی وی حاصل بود
توحید وی با همه توحیدها دیگران در طی توحید این مرد
حاصلست پس آمده عامی گشت در حق این خاص الخاص
چنانکه از باب دیگر درجات عامی بودند در حق آمده
و کمال درجه توحید این درجه ششم است و ارباب
این مقام را در غلبات این حالت شبه سکری
پیدا آید و دران سکر دو گونه غلط کنند یکی
که اتحاد حاصل آمد و او خود حق گشت و هر دو یکی شدند
و دیگر دانند که اتحاد محال است لکن پندارد که اتصال
حاصل آمده از آن بحلول عبادت کنند پس سجده

خیال اتحاد باشد که گوید انا الحق وسبحانی چون
آن سکر بصحو بدل شود بداند که این غلط بود که
حلول عرض را بود در جوهر یا جسمی را در باطن جسمی
مجوف واین هردو با حق تعالی محالست واتحاد
دو چیز خود محالست اگرچه هردو محدث باشد زیرا که
چون متحد شوند از سه حال خالی نبود یا هردو موجود
باشد پس متحد نباشند که هر دو هستند یا هردو معدوم
[illegible] هردو نیستند نه متحد ند یا یکی موجود بود و
دیگری معدوم اتحاد نبود پس کمال توحید این بود
که موجود [illegible] نیست [illegible] جز یکی و آن نیز
[illegible] لیکن [illegible] این سخن است [illegible]

۲

سوال اما گویی این بر آن مشتمل است و زیاده لیکن
این محال است و نامعقول چه آسمان و زمین و کوکب
و ملایک و شیاطین همه موجودانند پس چه معنی دارد
که موجود نیست جز یکی جواب این بشنو و بدان که اگر روز
عید ملکی بصحرا شود با غلامان خویش و همه را اسپ و ساخت
و تجمل و حلم داده چنانکه خود دارد پس کسی که همه را ببیند گوید
در توانگری ابراند و همه توانگر اندسخن وی راست نماید در حق کسی که
از سر کار خبر ندارد پس کسی که از سر کار خبر دارد
و این نعمت را بعاریت بایشان داده است
و چون نماز عید بکنند باز ستاند پس گوید توانگر
نیست بجز ملک راست بحقیقت این باشد که وی نعمت نه امانت

عاریت با مستعیر مجازی بود و بحقیقت مستعیر همان
درویش است که بود و توانگری همان مستعار از غیر
منقطع نشد اکنون بدانکه وجود همه چیزها عاریتی است
و از ذات چیزها نیست بلکه از حق است و وجود حق
ذاتیست نه از جای دیگر آمده است بلکه هست بحقیقت
ویست و دیگر چیزها هست نمایست در حق کسی که نداند
که عاریت است پس آنکه حقیقت کارها بشناخت
ر... ... الا وجهه ویرا عیان گشت ازلا و ابدا
نه اندر وقتی که مخصوص چنین باشد بلکه همه چیزها اندر همه
وقتها از آنجا که ... ویست نعد و آن نیستی و هستی را
از ذات خودیست بلکه از ذات حق است پس این

موجود مجازی بود نه حقیقی پس این سخن که موجود نیست
جزوی درست باشد بس انکه لا هو الا هو درست بود
که هو اشارت بموجود بود که جزوی موجود نیست بلکه
وجود در حق وی درست نیست یعنی لا را اشارت جز
بوی راست نیست معنی هذا لا هو آنست اگر کسی این فهم نکند معذورست
کر این برادر از وهر فهمی نیست مسلم پرسیدی که معنی آن
سخن که الله هو النور چیست و نور آن بود که او را
روشنی بود و شعاعی جواب بد انکه معنی این هم
کتاب چنان پیدا کرده است که هر که تامل کند این
معنی وی را ظاهر شود و اگر نور بدین محسوس پس نبود
که شعاعی دارد خدای تعالی قرآن را و رسول را نور نگفتی

که زاد آخرت بر گیرد چه خلق مسافرانند بحضرت الهیت

و دنیا منزلیست بر رباط آن سفر نهاده مثل غافلان

از گرفتن زاد مثل حاج است که به بغداد رسند بتماشا

مشغول شوند پس یکی پای در باد به بندی زاد و زاد

واشتر بیندازد که روی بکعبه دارد و غلط بیندازد که رو

بهلاک خویش دارد و زاد آخرت تقوی است و اساس

تقوی دو چیز است التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله و سر

سلطان که ریاست و عمل و شغلی کس ناشایسته دهد

دران چندان خطر نباشد که ولایت قضا بنا شایسته

دهد چه ریاست و عمل از دنیاست و اگر با اهل نباشد

لایق باشد اما چهار بالش قضا مقام نبوت است و منصب

مصطفی صلی الله علیه وسلم الحکم کما انزل الله هرکه مصطفی را در
دل او قدر هست در منصب و ننشاند الا کسی را که در قیادت
او خجل نباشد چون این نگاه نوار د التعظیم لامر الله در رفت
که تعظیم او در تعظیم منصب نبوتست و الشفقة علی خلق الله نیز در رفت
که املاک و ذراری و فروج در خطر نهاد کسی که این چنین کند بنداردکه
آخرت را چه بگذاشته است چه یکی از خطرها در قضا اما
ایتام است چون صاحب تقوی نباشد مال ایتام
باقطاع داده باشد و قد قال الله تعالی ان الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون
سعیرا چون کسی از این وعید باک ندارد ازان دیگر کارها هم باک
ندارد و این وعید در قرآن بدان مخصوص نیست کاین

بکند

نمیکند بلکه دو شریک دار دیگی آن دستور مبارک که ازو
تمکین کنند و دیگر از مسلمانان کسی که تواند که این باز نماید و تقصیر
کند هم شریک باشد و چون بکسی متدین تفویض کند وما
و فروج و املاک مسلمانان در حصن حصین کرده باشد
و امروز فلان در حسن خبرت و دیانت بی نظیر است
و شایسته متحلی این شغل را بر صدر وزارت پوشیده نیست
چه ناحیه جرجان امروز بدو زنده است و رای عالی هر آنچه
بیند صایب تر و الخیر فیما یصنع الله تعالی که بصاحب شهید
فخر الملک نوشته است مشتمل بر زجر و ردع بلیغ از
ارتکاب محظورات و حث و تحریض تمام بر اضافت
و معدلت و تخفیف مؤن از اهل طوس و ... برافگندند

نامه دیگر

خویش نظام الملک بر پسر نامه نوشته بود که شربت تلخ باعث
فرستاده آمد بخدوی خالی تامل کند و بسمع دل بشنود
که شربت تلخ با منفعت از دست دوستان حقیقی
رود و شربت شیرین با مضرت از دست دوستان
ظاهری و دشمنان حقیقی بسم الله الرحمن الرحیم
قال رسول صلی الله علیه وسلم انا واتقیاء امتی برآر
من التکلف خطاب القاب بهم باز نهادن راه تکلف
و عادت و سخن که از سر دیانت رود باید که از
عادت دور رود و در راه عادت نیز مستقیمی که بکمال رسد
از پیوند القاب مستغنی بود و چون جا آنها بنهایت رسد
مناظره بیزار شود و اگر کسی گوید خواجه امام شافعی یا خواجه

حسنه قدحی بود که کرده باشد و کاری بکمال را از جهت
خویش پیوند ساخته بود و الزیادة علی الکمال نقصان و
تو نیز در خواجگی دنیا بمحلی رسیده‌ای است که با تو گفتن که تو
چنین و تو چنان بی خطاب هیچ نقصان ندارد و آمدیم
بخواجگی کار دین که بهتر ازین می باید که اگر روزگار فترت
و آخر زمان است و کارها دین باخر کشیده است اقترب
للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون و هر کسی را در روزگار
فترت حسن حصین حاجت بود و گروهی حصن خویش از خیل
و لشکر و شمشیر و نیزه ساختند و گروهی از جمع نعمت و مال
و دیوار بلند و ... آتشین ساختن و گروهی از دین و نشان
و دعای مسلمانان ایزد سبحانه و تعالی از حال بر عکس

و برق و از عدن و قمر و غیر ایشان برهانی ساخت بر خطا
فریق اول تا بدانند که خیل و لشکر بلا را از سما باز دفع نکند
و از حال عمید طوس و غیر او برهانی ساخت بر خطای
فریق دیگر تا بدانند که دیوار بند و در آهنین و جمع نعمت دفع
بلا را نکند بلکه سبب بلا گردد تا بر وفق این معنی از آیتهای
قرآن بدانند که گفت جمع مالا وعدده و یحسب ان ماله اخلده
کلا الی آخر السوره ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه و ما یغنی
عنه ماله اذا تردی و از حال عمید خراسان برهانی ساخت
بر صواب فریق سیم تا بدانند که کاسه شوربا و قرص جوین
که بدرویشی رسید آن کند که صد هزار دینار و صد هزار سوار
نتوانند کار دوزخ را و جراحت کرده را باطل کند تا عفو حق را

معلوم شود که لشکر از سهام اللیل باید ساخت نه از سهام اللیل
باید سپاه ساخت نه از سهام الخیل بدین معجزه صدق مصطفی
علیه السلام بدانند که گفت الدعا یرد البلاء و گفت الدعا
والبلاء یتعالجان و از عجیبه آن بود که جهاندار پادشاه دولت
خویش بجای گیر خویش تسلیم کند آن بدر شهید تو قدس الله
سره و عکس ملا اقتدا بر چون بشنیدی که صاحب کرام
خیره کنند هفت اندام او بلرزه آمدی نه از آنکه خیره را
کاره بودی لیکن گفتی که نباید که از مشرق تا مغرب کسی بود
که در خیرات بر من سبقت گیرد وفی ذلک فلیتنافس
المتنافسون حسد در همه چیزی حرام است
مگر در دین که واجب است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

لا حسد الا فی اثنین رجل اتاه الله مالا فهو ینفقه فی سبیل الله
و رجل اتاه الله علما فهو یعمل به و یدعو الخلق الیه به حقیقت
بدان که این شهر از قحط و ظلم ویران بود و تا خبر توان
اسفراین و دامغان می رسید همه متر سیدند و دهقانان
از بیم غله میفروختند و ظالمان از مظلومان هم در سیم وا میستند
اکنون که اینجا رسیدی همه هراس و خوف برخاست و دهقانان
و خبازان بند بر غله و دکان نهادند و ظالمان دلیر گشتند
و دست فرا دزدی و مکابره شب و روز کردند و یکبار در
شب چند دکان و سرای قصد کردند و تهمت کالا رعیت
عمر خویش ساختند و مردمان زاهد مصلح بی جرم را
به تهمت دزدان گرفتند و دعاها و نفرینها زدند حاصل کرد و اگر

کسی

کسی که کار این شهر بخلافت این حکایت میکند دشمن دین
رعیت را در یاب لا بل کار خویش را دریاب و بر بیچارگی
خویش رحمت کن و خلق خدا را ضایع مگذار و از یارب
درویشان که شب در روز میکنند بترس که اگر کار از تو نگذرد
تو باصلاح آید با صلاح آر و اگر باز نیاید بدین ماتم و مصیبت
بنشین که خدای تعالی میگوید خلقت الخیر و خلقت له اهلا فطوبی
لمن خلقته للخیر و نشرت الخیر علی یدیه و خلقت الشر و خلقت له
اهلا فویل لمن خلقته للشر و نشرت الشر علی یدیه علاج این
مصیبت آب چشم بود و آب اگر همه دوستداران
دولت تو نظامی بدین مصیبت مشغولند شرط نباشد که صاحب
ماتم از مصیبت خویش بیخبر باشد و ...

دعا رمردمان طرپس بنیکی و بدی محجوب است و عقیدهٔ
این نصیحت بسیار کرم نپذیرفت تا حال وی عبرت
همه گشت وما ظالم الا ویبلی بظالم ثم ینتقم الله منهما
جمیعا و بحقیقت بداکه هیچ خداوند مال و ولایت نیست
که نه وی را امین دریش است قطعا و یقینا که هرکه در دل
خویش در عشق مال و ولایت بسوخت بضرورت
در فراق آن بسوزد لیکن آن بر سه درجه بود یکی درجه
سعدا و آیین آن بود که مال و ولایت باختیار خویش
بیفکند و با مظالم دهد و بصدقه دهد و این توبه و تفرقه
اگرچه باختیار بود دل وی را بسوزد و لیکن بسازد
و منهم سابق بالخیرات این بود و دوم درجه آن بود

که کسی را بر وی مسلط گشته تا بقهر از وی بستانند و این از زهی
نکال و عقوبت بود و از وجهی کفارت و طهارت و منهم
مقتصد این بود و سیم درجه اشقیاست که مال در دنیا
از وجه گنند نه بقهر و نه باختیار و کار با آخرت بملک الموت
گکنند والعیاذ بالله و این از همه عظیم‌تر بود و لعذاب الاخرة
اکبر لو کانوا یعلمون فمنهم ظالم لنفسه این بود و من عجلت عقوبته
فی الدنیا فهو سعید جهد کن تا از سابقان باشی بخیرات
که آن بود درجه دیگر اشقیاست و آن سه شرب چنین
یکی ضرورت و قطعا و یقینا بشنو این سخنها تلخ انفعت
از کسی که او طمع کاه خویش را بهمه سلاطین وداع کرده است
تا این سخن میتواند گفت و قدر این سخن بشناسد که نه تمنا از

کسی دیگر شنوی و به آنکه هر کس که جز این میگوید با تو طمع وی
حجاب است میان او و میان کلمة الحق و بحق خدا و بحق ایشان
که رشید به تو که امشب در میان آنکه خلق خفته باشد
برخیز و جامهٔ پاک در پوش و طهارتی کن پاکیزه و جای
خالی طلب کن و دو رکعت نماز بکن و روی بر زمین بنه پس
از سلام و بتضرع و زاری و گریستن از ایزد سبحانه
و تعالی در خواه تا راه سعادت بر تو گشاده کند و در آن
سجود بگو یا ملکا لا یزول ملکه ارحم ملیکا قارب الزوال ملکه
و ایقظه من غفلته و وفقه لاصلاح رعیته انگه پس ازین دعا یکساعت
اندیشه در کار رعیت کن در این قحط و ظلم تا ببینی که راه
مصالح چون گشاده شود و مدد و چاره چون پیوسته گردد

وبر کنار رحمت [illegible] و حجة الاسلام استشعاری بجهد

اندک حقیری با وی بهم بود گفت بیار آیتی از قرآن بخوان

الیس الله بکاف عبده گفت بلی و آن خوف بکلی از دی

زایل گشت و سخن آغاز کرد و این فصل در پیش سلطان

بگفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة

علی رسوله محمد و آله اجمعین والعاقبة للمتقین ولا عدوان

الا علی الظالمین بقای ملک اسلام باد عادت علماء اسلام

چون بمجلس ملوک رسند آنست که فصلی گویند مشتمل بر چهار چیز

دعا و ثنا و نصیحت و رفع حاجت اما دعاء مذهب من آنست

که بشب تاریک در خلوت خالی دست بر داشته با حق

در مناجات کردن اولی که [illegible] بر [illegible] بود

و در حضرت حق سبحانه تعالی هر چند لص منیت معبوست

و ما شاران مجلس هم لحن است که آفتاب سخت پی پیدا

از ان که بلندی و روشنی وی بانگشت اشارت

کنند چون جمال بغایت کار رسید بازار مشاطه بشکند و

مشاطه بیکار شود و مقصود از ثنا بالا دادن کار باشد

و چگونه بالا دهند حضرتی را که هر چه در جهان بالا و بلندی

و رفعت است کسی را آن ازین حضرت یافته مهم

نصیحت است و عرض حاجت اما نصیحت ولایت است

که منشور آن جز از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

ننویسنده وی گفته است ترکت فیکم اعظین باشا

و ناطقا الصامت الموت و الناطق القرآن ... کرتا

این نصیحت که خواموشست بزبان حال چه میگوید
واین نصیحت که گویاست بزبان مقال چه میگوید مرگ خاموش
چنین میگوید که هرکه آفرین اند بدانید که من در کمین شماام
و کمین خویش ناگاه بگشایم و ازین هیچ رسول نفرستم
واگر خواهید که نود کار دست عمل من نه بینید باهمه تان بگفتم که
باهمه چه خواهم کرد ملوک باید که در ملوک گذشته نگرند و امرا و دو
امرا گذشته نگرند سلطان ملک شاه و الپ ارسلان و طغرا بک
و طغرلتکین
رحمهم الله از زیر خاک بزبان حال میگویند و منادی میکنند که
یا ملک یا قرة العین یا پور زند آن عزیزان زنهار زنهار که
بدانی که ما فرا چه کار رسیدیم و چه کارها هول دیدیم مرگ
یکشب سیر نخوری و در رعیت تو یک ... خویش

هیچ جامه نپوشی و در رعیت تو نیک کسر نهٔ و هیچ خزانه
نهی مگر آنکه در قیامت بر تو عرضه کنند و کردار تو بر تو عرضه کنند
که نصیحت و آن چنین است که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل
مثقال ذرة شرا یره هرچه خواهی بکن ذره ذره باز خواهی
دید و در خبر است که این شبانروز که بیست و چهار ساعت است
بر بنده عرضه کنند بر صورت بیست و چهار خزینهٔ
چند پر ضیا و نور و این ساعت طاعت بود و چندان شادی
بدل وی رسد که دشت بهشت دران محو شود که منبر
بود بخشنودی حق تعالی خزانه دیگر بوی عرضه کند خالی و آن
ساعت غفلت خواب و مشغول بودن بمباحات بود چندان
حسرت و غبن بدل وی در آید که از انتهایت ... دیوانی

چنان آن دنیا نبود و یکی دیگر عرضه کنند پر ظلمت و آن جای

معصیت بود چندان هول و فزع در دل وی در آید که

گوید کاشکی مرا هرگز نیافریدندی ای ملک دنیا را بسیار

لشکر و خزانه ساختی آخرت را نیز بساز و بر قدر مقام

و مدت آخرت اما مدت دنیا پیداست که چند شب بود

که روزی یا نفسی بیش نمانده است مدة آخرت را نهایت

نه... اگر هفت آسمان و هفت زمین پر گاورس

کنند و مرغی را بفرمایند که هر هزار سال یکی دانه بیش نخورد

اینهمه بر... آخر کمتر نشود خزانه بر مقدار مدت

باید نهاد و بدانکه هیچ بنده نیست که وی را هر روز که بگذرد

شبانروزی بیست و چهار ساعت در کیرد تا هفت ... که او ... از

دوزخ بیرون آرند پس از هفت [illegible] سال بود و این
کسی را که ایمان بسلامت برده باشد و از بهر آن بسان
تیر که ایمان درختیست که آب از طاعت خورد و بیخ وی
از صدق دل بود و بدوام ذکر حق راسخ شود و چون
این تربیت نیابد در سکرات مرگ بیفتد که بیخ ندارد
یکی وصیت از من قبول کن کلمه لا اله الا الله همیشه در زیر زبان
دار چنانکه کس نشنود و میگوی اگر در تکاپوگاه
باشی و اگر بر تخت باشی و اگر در خلوت باشی
یکساعت ازین خالی مباش که ایمان را بیخ بدین شود
یا ملک که از عذاب آخرت خلاص یابی از سوال
[illegible] نیابی کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته اگر

در ما

روشن وسفید پوشیده چنانکه کسی نکاری فارغ شده
باشد گفت یا امیر المومنین خدا تعالی با تو چه کرد گفت
چند سال است تا از دنیا رفته ام گفت دوازده
سال است گفت تا اکنون در حساب بودم و کار عمر پر
خطر بود اگر نه آن بودی که خدای کریم بودی حال عادل
ترین خلق این بود حال خود برین قیاس کن و جمله
راه نصیحت درازاست بر همه ملوک ولیکن بر پادشاه اسلام
کوتاه کنم لوحی نوشته در پیش بنهم دران لوح می نگر
بیت بد رخویش ملک پادشاه را پیش گیر اگر گویند
بیت المال از فلان ده درم بستدی تو ده دوانگی
این زیادت چرا بستانم او ز خدا تعالی

بیشتر رسید من نیز پسرم او عاقق بود نام نیکو و خشنودی رب
دوست داشتی و بهشتی من عاقل نه ام اگر گویند در ولا
تو مشاهده بودی است او را از ولایت بیرون کن گو در
روزگار پدرم کجا بود چون گویند که در ولایت وی
بود گوید چرا قاعده که او نهاده من باطل کنم زیرا که هر که
قاعده و راه پدر خویش باطل کند در عدل و انصاف
عاق باشد و عاق بوی بهشت نشنود اگرچه بوی بهشت
از پانصد ساله راه بشنوند یا ملک شکر نعمت حق تعالی
بگذار که نعمت چهار است ایمان و اعتقاد درست و نیکو
و فعل نیک این یکی باختیار تو است و آن ... یه
خدای عز و جل است چون حق تعالی آن ...

نداشت تو نیز این چهارم از نوشتن دریغ مدار که آن هر سه
بر تو بزیان اید که ناسپاسی کرده ویا امیران نو دولت
که بر پای ایستاده اید اگر خواهید که دولت پاینده
ومبارک بود باید دولت ازلی بازشناسید وبدانید
که شمارا ملک یکی نیست بلک دو است این یکی ملک
خزاسان وان یکی ملک زمین وآسمان است
که ملک وی و ملک شما است فردا قیامت همه یا وفا
بم بدارند در مقام سیاست با شما گویند که حق نعمت
چون گذارده اید که قلوب الملوک خزائن الله دل ملوک
خزانهٔ خداوند تعالی است که هر چه در دنیا پدید آورد
از رحمت و عقوبت بواسطهٔ دل ملوک بود گوید خزانه

خود بشمار ... بان تمام کلیدان خزانه کردم
امانت نگاه داشتید دران خزانه با خیانت کردید
هرکه حال یک مظلوم برین ملک پوشیده دارد
و در خزانه خیانت کرده باشد همه گوش فرا خویش
دارید که دولت ... شده گیرد خجلت خیانت در روز
قیامت مانده گیر آمدیم بعرض کردن حاجت حاجت
دو داست یکی عام و یکی خاص اما عام آنست که مردمان
طوس ... سوخته و بنده بوده اند در ظلم قسمت و بهره
غله بود از سرما ... باه شد و هرچه درخت صد ساله
بود خشک شد بر ایشان رحمی کن تا خدا تعالی رحمت
کند ... و کردن درویشان مومنان ... محبت

ونده پیوندند

کرسنگی بشکست چه باشد اگر گردن ستوران تو از ساخت
زر فرو شکند اما حاجت خاص آنست که من دوازده
سال در زاویه خانه بنشستم و از خلق اعراض کردم
پس فخرالملک رحمة الله الزام کرد بنیابور باید شد
گفتم این روزگار سخن من احتمال نکند هر که در این وقت کلمه حق
بگوید در و دیوار بمعاداة او برخیزد و من دنیا را با اهل
دنیا تسلیم کرده ام وی [illegible] و گفت که
ملکی است عادل و من در پیش وی بنصرت تو برخیزم امروز
کار بجای رسید که سخنها می شنوم اگر در خواب دیدمی
گفتمی اضغاث احلام است اما آنچه بعلوم عقلی تعلق دارد
اگر کسی را در این اعتراض است عجب نیست که در سخن من

غریب و مشکل که هیچکس بدان نرسیده بسیار است لیکن دائمه
کرمن الامام بشرح هرچه گفته ام با هرکه در جهان است درست
میکنم و از عهده آن بیرون می آیم این سهل است اما
آنچه حکایت میکنند که در امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه طعن
کرده است این اجمال نتوانم کرد بالله الطالب الغالب
المهلک الضار النافع الذی لا اله الا هو که اعتقاد من آنست
که امام ابو حنیفه غواص ترین امت مصطفی صلی الله علیه وسلم
در حقایق معانی فقه و هرکه جز این از عقیده من و یا از خط
و لفظ من حکایت میکند دروغ میگوید و عقیده من آنست
که در کتاب احیا در اول سیرت علما شرح داده ام
مقصود آنست که این حال معلوم شود و حاجت آنست

که مرا از تدریس نیشاپور و طوس شما معاف دارد
تا بازاویهٔ سلامت خویش شوم که این روزگار سخن من
احتمال نکند چون این فصل گفت جواب ملک اسلام
آن بود که ما را چنان بایستی که جمله علماء خراسان
و عراق حاضر بودندی تا سخن تو شنیدندی و اعتقاد
تو بدانستندی اکنون التماس آنست که این فصل که رفته است
بخط خویش بنویسی تا بر ما بخوانند و من نسخه آن اطراف
جهان بفرستم که آخر آن تو در جهان معروف
گردد تا مردمان اعتقاد درحق علما بدانند اما آنکه
گردانی از تدریس ممکن نیست فخر الملک چاکر ما بود
که... بر دو ما برای تو تدریسها کنیم و بفرمایم

جح

وحجة الاسلام در مقابل ان نصیحة الملوک تصنیف کرده
بنزد یک او فرستاده وآن کتابی است بلیغ در
انواع نصیحت وتحریض بر عدل وانصاف حجة الاسلام
بخط خویش بر ظهر جزوی نوشته بود که دران جزو
فصل نصیحت ملک اسلام بود اتفاق افتاد که در شهور
سنه تسع وتسعین واربعمایة نویسندهٔ این حروف امام
غزالی را تکلیف کردند پس ازانکه دوازده سال
عزلت گرفته بود و نزادیه را ملازمت کرده تا بدانجا
پس امتثال فرمان این سخنها اثبات افتاد وحجة الاسلام
چون از آنجا اکرامی بهرچه تمامتر بنواخت ملک ما
طو... تمام ومتعصبان او ... اند بدیدند در لشکرگاه

مجل

محل وتشویر زده شدند و جماعتی برخاستند و بنزدیک
او آمدند طوس را و در خانقاه نشسته بود وی را
پرسیدند و گفتند ما را از تو سوالیست اگر دستوری
دهی بپرسیم دستوری داد ایشان گفتند تو مذهب
چه داری گفت در معقولات مذهب برهان و آنچه
دلیل عقل اقتضا کند و اما در شرعیات مذهب من
قران و هیچکس را از ایمه تقلید نکنم نه شافعی بر من دارد
خطی و نه ابو حنیفه براتی چون این سخن از وی بشنیدند
مجال سخن نیافتند برخاستند و چند لفظ که آن محل
اعتراض ایشان بود از کتب او نوشته بودند
حجة الاسلام رحمه الله جواب آن بدیهه باز نمود

بدیشان فرستاد و آن مسایل ... چه گوید امام
امیه حجة الاسلام در جواب کسانی که اعتراض میکنند
بر بعضی از سخنها که در کتاب مشکات الانوار و کیمیا
مثل این سخن لا اله الا الله توحید العوام است و لا هو
الا هو توحید الخواص و آن سخن که نور تیغ نیست و این
سخن که روح آدم اندرین عالم غریب است ... از
عالم علویست و شوق وی بدان عالم است چه گویند
که این سخن فلاسفه است و زنهاری است و امثال این
سخنهاست که بشرح حاجتست تا اعتراض متعنتان
... آن سخن پیدا شود الجواب و بالله التوفیق
... کردن از مشکلات عرض کردن بیمار

و علت دل است بر طبیب جواب دادن سعی کردن است
در شفاء بیمار رجا جاهلان بیمار انند فی قلوبهم مرض و علماء طبیبانند
و عالم ناقص طبیبی را نشاید و عالم کامل مرجا طبیبی کند
لیکن جائی طبیبی کند که امید شفا بود اما چون علت مزمن بود
و بیمار بیعقل است دی طبیب آن بود که این بیمار علاج
پذیر نیست و مشغول شدن بمعالجه وی جز روزگار
ضایع کردن نیست و این بیماران جهل بر چهار که نه اندکی از ین
علاج پذیر است و سه علاج نپذیرند اول کسی هست که اعتراض
وی از حسد بود و حسد بیماری مزمن است که علاج را بو
مراد نیست چه مرجوا چه که از اعتراض وی هرچند
نیکوتر و روشن تر بود وی را خشم بیشتر

حسد در دل وی اثر کند و به آب وی
مشغول نباید شد و اوقات عزیز را ضایع نکند الا عداوة
من عاداک عن حسد پس تدبیر آن بود که ابدا
علت بگذارند و از وی اعراض کنند فاعرض عن
من تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک
مبلغهم من العلم و حسود هرچه میگوید آتش اندر خرمن
خویش میزند الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب
پس وی بجای رحم است نه بجای مجادله و خصومت
بیمار دوم آنکه علت وی از حماقت و بیعقلی بود و این
نیز هم علاج نپذیرد عیسی صلوات الله و سلامه علیه گفت
که من از معالجه احمق عاجز آمدم و آن کسی بود

که عمر در علوم عقلی صرف نکرده بود وانکه اعتراض کند کسی که
همه عمر دران صرف کرده باشد و این معتقد ندانند که
آن اعتراض که عامی را بخاطر آید عالم را نیز آمده باشد
پس آن سخن غوری دارد که عالم بدانسته باشد و عامی
ندانند و همه فقها و اد با و مفسران و محدثان و مشغولان
با نواع علوم عامی باشند در علوم عقلی و بیشتر متکلمان
نیز هم چنین باشند که ظاهر از علم کلام برخوانده باشند و
غور و تحقیق آن نشناخته چون اعتراض این قوم بالتفات
نیرزد اعتراض کسان دیگر که هرگز در هیچ علوم خوض
نکرده باشند ... چون از ... قصه موسی و خضر
صلواة الله و سلامه علیهما در قران تنبیه ... باین

59

دقیقه چون آن سفینه ... کسی از عوام ... کند محل اعتراض
بود اما چون عالمی کامل ... اعتراض نشاید کرد چون
حفظ مال ایتام همه کس داند عالم نیز داند چون همه ... انست
که ورای آن چیزی دیگر میداند که این فعل با منافقت با
آن علم نیست بلک معرفت حق تعالی و معرفت ربوبیت
و ملکوت آسمان و زمین دانستن کمتر از جولاهگی نیست
اگر کسی همه علوم روی زمین برخواند و همه صناعات
بیاموزد و در جولاهگی رنج نبرده باشد ...
که بر جولاهه اعتراض کند و اگر رنج برده باشد ... را
نرسد که بر کسی که از وی استاد ... باشد اعتراض کند
بلکه ... ویرا منکر آید باید که بر قصور خویش حمل کند

چون این نشد ... ل ندارد و از وی اعراض باید کردن
و بجواب مشغول نباید شد تمام ... هم آن بود که مشغول شد
بود و آنچه فهم نکند بر قصور علم خویش حمل کند و اعراض
نکند بلکه خواهد که بداند و سوال برای استرشاد کند
لکن بلید باشد و فهم وی از ادراک دقایق علوم
قاصر باشد بجواب وی نیز هم مشغول نباید شد قال
رسول صلی الله علیه وسلم نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس
علی قدر عقولهم و معنی این نه آنست که با ایشان سخن گویند
بخلاف راستی لیکن معنی این آنست که با ایشان آن گویند
که طاقت فهم آن دارند و آنچه طاقت آن ندارند خود
نگویند و ... این کار تو نیست چه اگر ... نکار

60

و تکذیب حاصل نیاید و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا
افک قدیم بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله اشارت
بدین قوم است و حسب بیمار چهارم که مسترشد باشد و با آن
هم زیرک و تیزفهم بود و عقل بر وی غالب بود یعنی مغلوب
غضب و شهوت و حب مال و جاه نبود و این یک بیمار
علاج پذیر بود برای وی جواب این مسایل گفته آید
بقدر فهم وی پس اگر کسی را بینی که ازین جواب شفا حاصل
نشود عجب مدار که باشد که از جمله آن سه قوم دیگر بود
و بیشتر خلق ازان سه گروه اند و این چهارم عزیز باشد
مسئله پرسیدی که این لا اله الا الله توحید العوام
و لا اله الا هو توحید الخواص چه معنی دارد و درین سخن دو

اعتراض است کی انکه چون طعن مینما د در کلمه لا اله الا الله و ثنا

بر نقصان ان و ایمن چگونه بود و سبب سعادت همه خلق است

و تا ... و اصل همه ملت است و دیگر اعتراض انکه

لا اله الا هو متناقض مینماید که این استثنا عین مستثنی منه است

یک چیز هم مستثنی و هم مستثنی منه چون بود بدانکه اعتراض

اول بنده ... شتی که این سخن در معرض طعن و نقصانست

در کلمه لا اله الا الله خطا بند استثنی بلکه معنی آنست که مجرد

لا اله الا الله عام است وجمله مومنان ... ان ... یکی اند

ناقص و کامل و خاص و عام بلکه جمله جهود و ترسا که ایشان

نیز میگویند ... خلاف در محمد رسول الله که به

نبوة ... وی میگویند و ترسایان که میگوید ... ثلاثه

نه آن میخواهند که خدای سه است بلکه میگویند یکی است لیکن
این یکی بذات یکیست و باعتبار صفات سه و لفظ ایشان
این بود که واحدٌ بالجوهریه ثلثٌ بالاقنومیه و اقنوم صفات
را خوانند و تفهیم این دراز شود واما لا هو الا هو معنی لا اله
الا الله تمامی ور روی مضمر است لیکن در وی زیادتیست
که جز خواص بدان نرسند و بر اندازه عقل عوام نیست
اما معنی لا اله الا الله همه عوام فهم توانند کرد و نیز چون
بدانستی که معنی این سخن تفاوت درجات است
بدانکه توحید را درجات است و ویرا ظاهر نیست
که همگنان بدان رسیند و آن چون قشریست و ویرا
حقیقتی است و آن چون لباست و آن لب را نیز

لی است

62

بیاست دیگر و تشبیه این بجوز توان کرد که وی را پوست
و پوست وی را نیز پوستیست و وی را مغزیست و مغز وی را
مغزی دیگر است و آن روغن است پس اگر خواهی که
تفاوت درجات توحید بدانی بدانکه اول درجهٔ
وی گفتن لا اله الا الله است بزبان بی اعتقاد دل و همه
منافقان اندرین شریک و این توحید را نیز حرمتیست
که سعادت این جهان بدان حاصل آید تا مال و خون و
معصوم شود و اهل و فرزند او ایمن شوند چون کافر حربی
نباشند بلکه محمد رسول الله نیز گویند بزبان و اگر نگویند
جزیه دهند [illegible] با اهل اسلام آیند بلکه اقرار
گفته بزبان بحقیقت جمله انبیا را الا جزیه یا امان ایشان را

خلاصی دهد درجه دوم اعتقاد معنی این کلمه است بسبیل
تقلید بی معرفت حقیقی و همه عوام خلق بدین درجه رسیده اند
بلک جهودان و ترسایان درین شرکت اند و این
چون به تحقیق نزدیکتر است این هر دو جهان ثمره
وی است چون تصدیق جمله انبیا با آن بود دلیل
این قوم اهل نجات اند اندران جهان نیز اگرچه بکمال
سعادت اهل معرفت نرسند درجه سیوم آن بود
که معنی این کلمه به برهان محقق مکشوف شود تا همچنان
بشناسند مثلا که سیزده ثلث سی و نه بود به برهان
حسابی همچنین وحدانیت حق سبحانه و تعالی بدانند نه
چون کسی باشد که حساب خود ندانند لیکن از کسی شنیده

دیگر بفخر الملک نوشته است در حق امام شهید ابو القاسم
سباک رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم مجلس عالی فخری
ضیاء سعادت و سیادت اخروی آراسته باد و
دل عزیز بضیاء انوار الهی منور باد آن ضیاء و نوری که سبب
انشراح صدر بود چنانکه خدای تعالی گفت فمن یرد الله ان
یشرح صدره للاسلام افمن شرح الله صدره للاسلام
فهو علی نور من ربه و آن نور و ضیا چون پیدا شود علامة
آن بود که چون در دنیا نگه کنند همه خلق از وی ظاهر آراسته
بینند و وی باطن آلوده بیند و چون در عمر نگه کنند همه خلق از
طراوت بدایت بینند و وی خطر و حسرت خاتمت بیند
و چون در مرگ نگه کنند همه خلق آنرا وعده نسیه دانند

دوی از انقد وقت بیند ویعلم ان ما هو آت قریب
وان الموت اقرب الی کل احد من شراک نعله و چون در
امثال واقران خویش نگه کند مطرح نظر همکنان انواع توسع
وتمتع ایشان بود ومطمع نظر همت وی انواع تحسر وتفجع
بود از خوف خاتمه و با خویشتن میگوید افرایت ان
متعناهم سنین ثم جاءهم ما کانوا یوعدون ما اغنی عنهم ما کانوا
یمتعون واگر صدر وزارت را این نوید و منیا ارزانی
دارند علامة آن بود که از دل خود لوحی سازد و عاقبت
وخاتمت کار روزهای که در عمر خود یاد دارد در آن
لوح نقش کند و مطالعه آن میکند نظام الملک تاج الملک
فخر الملک اولم یهد لهم کم اهلکنا قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم

ان فی ذلک لایات لاولی النهی الم نهلک الاولین ثم نتبعهم

الاخرین کذلک نفعل بالمجرمین قال علیه الصلوة والسلام

ایها الناس کان الموت علی غیرنا کتب وکان الحق فیها

علی غیرنا وجب وکان الذین نشیعهم من الموت سفر عما قلیل

الینا راجعون مذ ابوتهم اجداثهم ونا کل تراثهم کانا مخلدون

بعدهم قد نسینا کل واعظ وامنا کل جایحه هرکی از وزراهزر

خاتمت کار دیگر غافل بودند همه عظمت وولایت کارو

دیدند وازین قدر ندانستند که ضعیف کاری بود که بکار

وی تباه شود مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیا کمثل

العنکبوت اتخذت بیتا الآیة ایزد سبحانه وتعالی صدر

وزارت را بدین نور آراسته دارد تا از کارها

64

پس حقیقت بندہ نه ظاهر بنه صورت و عبد از آن گفتن که ازا
دارد تا از کار بنا شد حقیقت بنده ظاهر و نه صورت
و منبع این نور دو خصلت است عدالت و عدل و عدالت آن
بود که در بندگی خدا تعالی چنان باشی که خواهد که بندگان
وی باشند در خدمت وی و عدل آن بود که با خلق
آن کند که اگر او رعیت باشد و دیگر صاحب ولایت
پسندد که با وی آن کند این دو کلمه را ورد خویش
سازد و در هر معامله که پیش آید با خلق یا خالق با این
دو اصل رجوع کند و سلطان عادل را که مخدوم اوست
بدین کلمه مختصر دعوت میکند و نکند که حال بخرابی
و صورت ولایتها از آن نظر میمون پوشیده دارند

که در قیامت بدین اسنادم خوانده باشند و هرچند که از

انقباض در مخالطت و مکاتبت پیش گرفته ام الا بعد

ضرورت این حرفها نوشته امد بر سبیل تهنیت

وزارت و تنها آسایش اهل زمان بدین نعمت و بر جری

دیگر نیز تنبیه کرده می آید تا تهنیت از تحف خالی نبود اما

تحفة العلما بعد وظیفة الدعا الارشاد الی مصالح العباد

شهر کرمان مدتی بود تا از عالمی عامل خالی بود که وجود او

رونق آن را افزاید تا اکنون که ناصح المسلمین ابراهیم مبارک

با وطن خویش معاودت کرد و آن ناحیه بعلم و ورع

وی زنده شد و فواید او در تذکیر و تدریس منتشر

باشد و اهل سنت را بتازگی حیوتی و انتعاشی حاصل

منتشر شد
مستمر شد

65

آمده و ان خواجه قریب بیست سال در صحبت من بوده

بطوس و نشابور و بغداد و در سفر شام و سفر حجاز

و زیاده از هزار کس از طلب علم بر من گذر کرده اند

نظیر وی در جمع میان وفور علم و صدق و ورع و تقوی

کمتر دیده ام و در هر شهر که چون او عالمی بود آن شهر

ابادان بوده [illegible] او را از اعداء دین متعصبان پیدا آمده اند

و ممکن باشد که بنوعی از حیله و تلبیس توسلی سازند و التماس

کنند که وهنی بکار او راه یابد فرض دین [illegible] و زیارت

آنست که ویرا در کنف حمایت و عنایت خود دارد

و دعاء وی ذخیره قیامت سازد و هر چه تمشیت و تربیت

کار او بازگردد مبذول دارد و حق تعالی بدایت کار و

و نهایت

و نهایت کار روی سعادت دین و دنیا وی آراسته
دارد و افاضات و نواب روزگار از حواشی آن
مجلس معروف بمنه و فضله اینکه بتحفة الملک نوشته
بسم الله الرحمن الرحیم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان لله عبادا اختصهم بالنعم لمنافع العباد ما بذلوها فهم و کلا
الرحمن طوبی لهم وحسن مآب مطلوب ایزد عز و علی از
افاضه نعمت بر اشقیا مکر و استدراج است چنانکه
گفت سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان
کیدی متین و هیچکس کائنا من کان از اهل نعمت ازین دو
حال بیرون نه اند انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا
اما شکر نعمت ولایت و تائید و نصرت دنیا و آخرة آنچه

عدلت و اقامت حق و اماتت ظلم و اظهار عطیه و رحمت
و شفقت بر رعیت و بدین فرمودند انبیا را علیهم الصلوٰة
والسلام یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض الآیة
و علامة کسی که مقصود از نعمت دنیا در حق وی شقاوت
آنست که هرچند که رفعت و نصرت و نعمت بیشتر میدید
تمادی وی بر بی شفقتی و بی رحمتی بر خلق بیشتر بود و وزر او
مجید و از وی میگوید الم نهلک الاولین ثم نتبعهم الاخرین
کذلک نفعل بالمجرمین چند انی غفلت و کفران نعمت
در سینه او متراکم شده باشد که با خویشتن میگوید
و ما اظن ان تبید هذه ابدا و نشان کسی که مقصود از نعمت
دنیا در حق وی سعادت بوده آنست که وی را توفیق

مثالی فرستاده بود در انواع تبجیل و اعزاز و اکرام مبالغه
کرده چنانکه نوشته اید ان شاء الله بوزیر خراسان
صدر الدین محمد بن فخر الملک و یرا فرموده تا دیگر
دیگر با آن صنم کند و نزدیک حجة الاسلام فرستد در معنی
تدریس بغداد تا او بیزو دی این مهم در آن منتهض شود و از
مواقف مقدس نبوی مستظهری اثار الله برهانه صدر الوزرا
برین معنی تخصیص نموده بودند و حجة الاسلام را بدین
مجد بزرگ که خلافت صاحب شرع تخصیص و تعیین کرده
چون مثالها بحجة الاسلام رسید مزین بانواع تبجیل
واکرام و نشر مناقب وی موشح بتوقیعات وزرا
و سلاطین مکرم مذکر انتظار نهاد در چشم ائمه عراق

و بغداد و دست کردانق و امام مقدس نبوی مستظهری

قدوم وی امر ساعت حجة الاسلام گفت ما را وقت

سفر فراقست نه وقت سفر عراق و جواب نامه باز نوشت

و عذر استشر از قبول باز نمود و نامه غریب مشتمل بر انواع

وعظ و تذکیر و انذار و تحذیر کانه در یتیم اذا الخاطر مثله

عقیم [illegible] وزیر عراق بوزیر خراسان فی استنهاض

حجة الاسلام الی بغداد تغمدهم الله بغفرانه بسم الله

الرحمن الرحیم زندگانی خواجه اجل سید سید صدر الدین

نظام الاسلام ظهیر الدولة نصیر الملة بهار الا[illegible]

قوام الملک شمس الوزراء دراز باد در عزت و نعمت و سعادت

و رفعت و بسطت و رساد ایزد تعالی دراز زد باد علم

68

کرمیست که نیکوترین توفیقی و بزرگترین نیتی که پادشه شود
تازه گردانیدن آثار اسلاف رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین است و احیاء معالم خیرات ایشان و منن
بر سیرتهاء نکو که نهاده باشند. و احکام دواعی
دین و صلاح که جمله مسلمانان را شامل بود خاصیت این
مکرمت که تمهید قواعد دین و تشیید ارکان اسلام
و طراوت علم شرع باز گردد و غایت منفعت
آن در دو جهان را حاصل و مدخر شود و پیشتر بدانست
که مدرسه نظامی قدس الله ایاها به بغداد محلی بزرگست
که خداوند شهید قدس الله روحه آنرا اعتبار فرموده است
و در مقر خلافت معظم و جوار امامت مقدس جایی است

که تجدید

که معدن علم و دین منبع فضل و موضع تدریس ما و
ایمه و علما و مقصد مستفیدان و طلبه علم است و اکثر
آثار خداوند شهید برد الله مضجعه در جهان منتشر است
اما مسیح ثانی موضع ترا ازان نیست بحکم مجاورت
رای مقدس نبوی ضاعف الله جلاله و تا جهان باشد
این خیر مخلد خواهد بود و این منقبت موبد و بر ما و جمله
اهل البیت فریضه است در تاسیس مبانی این محل
مبالغه نمودن و در نظم این کار و حفظ نظام آن بهر نهج
رسیدن و بر صدر الدین ایده الله الانقطاع ببقایه
متعین تر است و در مدد دادن بهر چه بر رونق این بقعه
مقدسه بیفزاید احتراز و دیوار جار صادق نمودن از محمد

69

او مار ... خواند از قرة العین است و ازو وجود ... شاخی قویست و درخت خیرات و در نیل مکرمات بسلف صالح مقتدی و معلوم است که مقدم ترین اسبابی که مدرسه را بدان حاجت است مدرس با ... علم و فضل و استعداد آلات افاده و افاضه علم است و هرچه هست از دیگر اسباب فرع باشد و مدرس اصل و طراوت علم و تیزی بازار درس بدوست و چون مدرسه از مدرس خالی ماند در فواید دربسته شود و هر عدتی و الاتی و اسبابی که مدرسه را بود اگرچه بسیار بود عاطل گردد و تا این غایت از بودن ... اما اکمل هر درس ... رحمه الله کار این مدرسه با نظام

و خانه ... نیا

... دو

تمام بود و درس هی متواتر میرفت چنانکه بسیار مستفید شدند
از وی بدرجه افاده رسیده اند و فقها را بسیار طراوت فزا
نا بسته و علم را بازاری رواج و رونقی وافر پدید
و در میان چشم زده کی افتاد و چنان شخص ناگاه
ربوده شد و برحمت ایزد عز ذکره رسید و آن کارخانه
واژگون گشت و بازار افاده و استفاده بشکست و در
عراق کسی نمانده است که بجای آن سعید رحمه الله
بتواند نشست و بران منوال درس گفتن و اشاعه
علم کردن و بحکم آنکه ما را بر خاطر هیچ مهمی نبود دیگر
آنکه تدارک آن خلل کرده شود و نیز از سرای عزیز بعد
بنوعی ملک مرا الله اواره و ذریعه نمودن مرتد بر آن ابناء الفنا

فرمودند این خطاب صادر شد تا صدر الدین اطال الله
بقایه بحفظ نظام الدین خیر اهتمام صادق فرماید که چنین
دانسته اند که نظام این خیر خیر بجانب امام اجل
زین الدین حجة الاسلام فرید الزمان ابو حامد محمد بن
محمد بن محمد الغزالی ادام الله تمکینه تمام نگردد از آنچه
او یگانه جهان و قدوه عالم و انگشت نمای روزگار است
و در زمره ائمه دین کثرهم الله تقدم و رزانت او
مسلم است و در زبانها بدین اوصاف که از وی منتشر
افتاده متفق است و از مواقف مقدس نبوی امامی
ظاهر الله جلالها این منصب بدو مفوض کرده شده
و بر وی تفویض کرده آمده و بر وی محظور و محرم گردانیده

کی

که از مبادرت بدین صوب و تقیدی این شغل و اعتنا
این خیر هیچ امتناعی ننماید یا عذری پیش گیرد توقع
عنایت کریم صمدی دام الله علوه که هیچ مهم را
بدین تقدیم ندارند و رجال حجة الاسلام را حاضر
آرند و این شرح حال معلوم او کنند تا ساز
آمدن کنند بی هیچ توقفی چه این بقعه مبارک معطل
مانده است و مستفیدان منتظر استند رارو باید
اند و فقها و اصحاب مدرسه و فقها بر متابعت
و راتب درسید هند و فرمان اشرف نبوی لا زال عالیا
که امتثال آن فرض و واجب و حتم لازمست باسته
او متواتر شده است و منحت توانی ننمایند و اگر چنان

از جانب م

71

باشد که حجة الاسلام ادام الله تمکینه عذر میاورد
یا امتناعی نماید از وی قبول نکنند و بدان سمع و استماع
نشنوند و او را تکلیف کنند و علات او و ازاحت و بیند
از خویشتن و از وجهی که در نامه موید الدین معین الملک
ادام الله تاییده تعیین افتاده است و اسباب
آمدن او راست کنند هرچه زودتر او را تحمیل
کنند بسوی روانه سازند باصحبت مامون چه انتظار
رسیدن او را ساعت شمرده می آید تا این خلل وفتور
که پدید آمده است از فقد مدرس بر خیزد بمکان
حجة الاسلام ادام الله تاییده و آن رونق تازه
گردد و این منفعت طراوت تمام پذیرد بهرمراد

رهنمایند و احیای سلف صالح و سپردن طرق ایشان

در بسط خیر برابر ترتیب این کار بدین جمله که یاد کرده شد

تشنا سپند اینزودی از کنه حال اعلام فرمایند تا بدان

اعتماد افتد و رای الشیخ الاجل السید صدر الدین

نظام الاسلام شمس الوزرا ادام الله تمهیده فی تحقیق

هذه الجمله و نیلها امضی انشاء الله تعالی وحده توقع

وزیر عراق احوال مدرسه بغداد و رنجی که خداوند

شهید قدس الله روحه دران برده است چون

باشد و دل عزیز وی مصروف بودی به ترتیب

آن فرمودن از جهت آنکه در جوار سرای عزیز نبوی منت

و تا این غایت رونقی داشت بمکان متوفی نور الله

حضرت چه اکنون محل رزاه یافته است ببغداد و مقصود ما جمله

متعین است این اندیشه داشتن و مجددی راکه از

خداوند شهید انار الله برهانه فرموده است ترتیب

آن کردن و جمله ایمه عراق و فقها چشم نهاده اند

وطمع میدارند که زین الدین حجة الاسلام حرکت کند

و این مدرسه را بمکان خویش بیارایدمی باید که از

جهت مجد الدین احترازی باشد و مبالغه رود و این

بزرگ عزیز نزدیک خویش حاضر باید کردن و الزام کردن

و درآمدن بدرس اذن دادن که تهیه کند و از جمله مهمات

باید دانستن والسلام نسخة الکتاب الذی کتبه

نظام الدین احمد بن الصاحب الشهید نظام الملک الی

ن علی [illegible] الی الامام حجة الاسلام محمد الغزالی قدس الله

الی مدرسة النظامیة ببغداد و ذلک بعد وفات امام الکیا الهراسی رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم خواجه امام حجة الاسلام اطال الله بقاءه بداند که

عرفان قدر نعمت [illegible] عز ذکره و ادای شکر آن بر همه بزرگان واجبست

و استعداد فیض آن هیچ شکر نتوان کرد چنانکه ایزد تعالی در محکم تنزیل یاد

کرده است لئن شکرتم لازیدنکم و چون از نعمتها که حق تعالی در حق بندگان

خویش کند و از موهبتها که ارزانی دارد هیچ چیز نیست شریفتر و بزرگوارتر

از علم چنانکه ایزد تعالی میگوید یؤتی الحکمة من یشاء الایة [illegible] کس را که بدین

کرامت مخصوص گردانیده باشند و بزیور علم آراسته گشته متعین بود بر او

شکر گزاردن و شکر آن نیست که افادت مستفیدان و افاضت علم بر ایشان

و ایزد تعالی حجة الاسلام را بهره وافرترین داده است و بر زیادت فضل موسوم

کشاینده اورا در علم که بزرگترین مقصدهاست بدرجه رسانیده است که
قدوه جهان و یگانه وقت و قایم روزگار شده است و همچو
بدین مآثر عدیم المثل منقطع النظر است بر وی متعین باشد او وقت
خویش را مقصور کرداندن بر ترکیه آن [illegible] کوتاه جز نشر علم
و ارشاد مقتبسان نیست و هرچند ایام وی بدین خیر
آراسته بوده است و هرکجا او باشد مسلمانان از
فواید و برکات انفاس او خالی نمانند اما معلوم است که
... و ... زمانه است مقام و ماوای مسکن وی مقتدم ...
و بزرگترین دیار اسلام مدینه باشد ... جمع علمای وی زمین کرد
و ... واسطه بلاد مسلمانان قرار گیرد و آن بغداد است و این
اندیشه مدتها است تا کرده شده است و البته ...

و بصواب معروف و مرموصل اگر این التماس با جابت
مسموع کرده اند بیرون از آنکه فضیلت و مزید مثوبت گویند
باشند خشنودی و مرضی این بجانب نیز خجسته باشد
و این نهضت بر کت موجب ثواب جزیل و محامد ثنا جمیل
گردد انشاء الله تعالی یوسف عن الامام حجة الاسلام روح الله
روحه فی دار السلام بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی
و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات حق تعالی میگوید هیچ
آدمی نیست که نه روی بکاری دارد که آن مقصد و قبله
وی است فاستبقوا الخیرات شما روی بدان آورید
که بهتر است و اندر آن مسارعت و مسابقت نمائید پس
خلق در چیزی که قبله خویش ساختند سه قسم شدند یکی انعام

اہل غفلت بودند دیگر خواص کہ اہل لباست ... ند وسیم
خواص خواص کہ اہل بصیرت بودند اما اہل غفلت کہ نظر ایشان
بر خیرات عاجل مقصور بود چنان پنداشتند کہ نعیم بزرگترین نعمت
دنیاست کہ ثمرۂ آن منبع جاہ و مال ... روی بدین
دو منبع آوردند و مردود را قرة العین پنداشتند و رسول
صلی اللہ علیہ و سلم ... عنین گفت ما ذئبان ضاریان ارسلا فی
زرب غنم باکثر فسادا فیہما من حب الشرف والمال فی دین
المرء المسلم پس آن غافلان گرگ را صید باز پنداشتند
و قرة العین از سخنة العین باز نشناختند و راہ نگونساری
اختیار کردند و رغبت پنداشتند و از نگونساری
ایشان بود کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بدین عبارت گفت

تعس عبد الدینار تعس عبد الدرهم تعس وانتکس واذا شیک فلا

انتقش پس خواص بحکم کیاست دنیا را با آخرت نسبت کردند

و ترجیح آخرت را متقن شدند و این آیه ایشان را مکشوف شد

والآخرة خیر وابقی پس کیاستی بباید تا کس بداند که ابدی باقی از

فانی بهتر پس روی از دنیا بتافتند و آخرت را قبله خود ساختند

و این قوم مقصر بودند که خیر مطلق اختیار نکردند ولیکن بهتر از

دنیا چیزی قناعت کردند اما خواص خواص که اهل بصیرت

بودند بشناختند که هر چه ورای آن چیز نیست آن چیز

و هر چه فوق آن چیز نیست آن جمله آفلست والعاقل لا یحب

الآفلین پس بدیدند که دنیا و آخرت هر دو آفریده است

و معظم آن شهوت مطعم و منکح است که بهایم را در آن شر

و پادشاه و آفریدگار دنیا و آخرت از [illegible] دو بهتر است
که این کلمات تو انکشوف گشت که والله خیر و ابقی و این
مقام که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر اختیار کردند
بدان مقام که ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون
بل این قوم را حقیقت لا اله الا الله مکشوف شده و بدانسته اند
که هرچه آدمی در بند آنست بنده آنست و آن چیز اله و معبود
او باشد ازین گفت سید صلی الله علیه وسلم تعس
عبد الدرهم پس هر کرا جز حق تعالی مقصود است توحید
وی تمام نیست و از زمره عبد الله نیست پس این قوم هرچه در
وجود بود دو قسم متقابل بنهادند الله و ماسواه و ازین
دو کفه متعادل ساختند کلفتی المیزان و از دل خود لسان

المیزان بپا منشد چون دل خود را بدع بکفهٔ بهترین بایدید

دیگر دند که قد ثقلت کفه الحسنات و چون از وی مایل دید

حکم کردند قد نقصت کفه السیات و دانستند هرکه بدین ترازو

برنیاید بترازوی قیامت برنیاید و چنانکه طبقه اول در حق

طبقه دوم عوام بودند طبقه دوم در حق طبقه سیوم عوام

بودند و سخن ایشان فهم نکردند دانستند که النظر الی

وجه الله بحقیقت خود چه باشد اگرچه بزبان

چون صدر الوزرا بلغه الله اعلی المقامات

نازل تر بجای رفیع می‌خواند من نیز ورا از اسفل

باعلی علیین میخوانم و اسفل السافلین مقام کرده او

و اعلا العلیین مقام نکرده و قد قال الرسول علیه الصلوة

(76)

والاسلام من احسن الکیم فکا فیؤ د چون از انجانب عاجز
آمدم ازین مکافات و مجازاة چاره یافتم سعی میکند
تا بزودی از درجه عوام به بقاع در حد خواص انتقال کند
که راه از طوس تا بغداد و از جمله عالم بحق تعالی یکی است
بعضی نزدیکتر است و بعضی دورتر و راه ازین مقام
بحق تعالی برابر نیست و بحقیقت بداند که اگر یک فرض
از فرایض دین بگذارد یا یک کبیره از محظورات شرع
بجای آورد یک شب آسوده بخسپید یا در همه ولایت
... رنجور ماند در درجه دوی بحضیض مقام اول نیست
در زمره اهل غفلت است اولیک هم الغافلون لا جرم
انهم فی الاخرة هم الخاسرون اسال الله ان ... من نوم

الفضله الذی یزکی یومه لغده قبل ان یجمح الامر بیدیه ادیم بجدیة
مدرسه بغداد و عذر تقاعد از امتثال اشارت صدر روزگار
عذر آنست که ازعاج از وطن میسر نشود الا در طلب زیادت
دین یا زیادت دنیا اما زیاده دنیا و اقبال طلب آن
بحمد الله از پیش بر خاسته است که اگر بغداد و طوس
آورند بی حرکتی ازین جانب و بملک نیسه و صافی دارند اگر
دل بدان التفات کند مصیبت صعب بود که آن التفات
نتیجه آن بود که وقت را منغص کند و پروانه کار نماند
اما زیادت دین لعمری که ... اتفاق حرکت و طلب دارد
و شک نیست که افاضه علم آنجا میسرتر و اسباب ساخته است
تر و زحمت طلبه آنجا بیشتر لیکن در مقابله این زیادت اعذار

مجروح کردن رخصت نیست عذر سیوم آنست که چون

به تربت خلیل صلوات الله وسلامه علیه رسیدم در سنه

تسع و ثمانین واربعمایه که امروز قریب پانزده سال است

سه نذر کردم و تا امروز بدان وفا کردم یکی آنکه از هیچ

سلطان مال قبول نکنم دوم آنکه به سلام هیچ سلطان

نشوم سیوم آنکه مناظره نکنم و اگر [illegible] عهد کنم دل و وقت

شولیده شود و هیچ کار دین میسر نشود و در بغداد از

مناظره چاره نبود و از سلام دار الخلافت امتناع نتوان کرد

و از مدتی که از شام بعد از بغداد رسیدم این سلام

نکردم و مسلم بودم بحکم آنکه در شغل نبودم و منزوی بودم

و چون در [illegible] کاری باشم باطن از آن کاری برن

اندرون از خالی شود و اندرون باطن را نتایج بود و نظم عذری بعضت
که چون مال سلطان بستانم و ببغداد ملکی ندارم را نقش
بسته شود و این مقدار ضیعتی مختصر که بطوس است
بکفایت این اطفال وفا کند بعد المبالغه فی القناعة و الاقتصاد
و در غیبت از اینجا قاصر شود اینهمه اعذار دینی است
و بنزدیک من بزرگست اگرچه بیشتر خلق این کارها اسان
بینند و در جمله چون عمر در از درکشید وقت وداع
فراق است نه وقت سفر عراق است منتظر است از
مکارم اخلاق که این اعذار قبول کند و تقدیر کند که غزالی
ببغداد رسید و فرمان حق در رسید نه تدبیر مدرسی دیگر
باید کرد امروز همان تقدیر باید کرد ... اما هر ایز

سبحانه شد زان صدر جهان را بحقیقت ایمانی که ورای
صورت ایمانست آراسته کناد علم بدان ایمان
آورد و نامه ای که بشهاب الاسلام نوشته آیت
و ارشاد کرده وی را بمعالجه دل و احتراز از مرض آن
... می کردن در طلب این شفا از طبیب دل و ارباب
قبول بسم الله الرحمن الرحیم محفوظ ... سعادت دین
و دنیوی محفوظ باد و نوایب حدثان و دواعی
خذلان و مخادعات شیطان از ان ساحت بزرگ
دل عزیز مصروف باد قال النبی صلی الله علیه وسلم
داووا مرضاکم بالصدقة سابق با فهام عوام از ین
مداواة ... است و با فهام خواص مداواة قلوب

79

دانیۃ مرض القوالب من مرض القلوب قال اللہ تعالی
فی قلوبہم مرض و مرض قلوب با انکہ مخطر تر است عالی
تر است چہ مریض از میان قوالب از ہزار یکی است
و سلیم از میان قلوب از ہزار یکی و لاینجو الا من اتی اللہ
بقلب سلیم و چنانکہ علامت مرض قالب سقوط شہوت
غذاست من المشروب و المطعوم علامت مرض قلوب
سقوط شہوت غذا اوست وہو ذکر الحی القیوم چنانکہ
قالب را ثبات و حیوۃ نیست الا بقوۃ و غذا
حیوۃ آن الا بمحبت حق تعالی الا بذکر اللہ تطمئن القلوب
مرچہ نہ بذکر اللہ تعالی زندہ است دل وی مردہ است
ان فی ذلک لذکری لمن کان لہ قلب کہ از دل

چیز دار[د] و یا عزا و همت وی [illegible] ان الله یحول بین
[illegible] قال النبی علیه الصلوة والسلام لا تجالسوا الموتی
[illegible] ومن هم یا رسول الله قال الاغنیاء و مراد از غنی عبارت نیست
از کسی که مال دار[د] بل از کسی که همه دل وی همه مال دارد
و آنکسی بود که مال خود از مداوات [illegible] مرض قلب
خود دریغ دارد و مقصود از مداوات بصدقه مال نه عین
مال است بلکه آنکه بدان وسیلت در حمایت طبیبی شود
که [illegible] ل بشناسد و مریض باشد و چنین طبیب در
چنین عصر عزیز شده است و فلا کس از اطبار دل است
و از جمله ارباب القلوب است و اعلی مقامات دل در
تو[جه] [illegible] مان لیکن بمعرفت و حالت و [illegible]

اندرین معنی صاحب معرفت و صاحب حالت است الکامل

لا یطفی نور معرفته نور ورعه و وی بدین صفت ست

و سبب ضرورت حال و کثرت عیال حرکتی

و دیرا بران مجلس نزدیک دلالت کرده و یکی از

اسرار حق تعالی در تسلط حاجت و فقر بر اولیاء خویش

آنست تا ایشان را بحاجت نزدیک اغیار کشد و اغیار را

به برکت ایشان و سعی در فراغ ایشان بدین جاه

سعادت برساند والله لطیف بعباده و این فقر

و حاجت سازد تا اولیاء خویش را باتش مذلت بسوزد و از

همه آلایشها پاک کند و از سوال ایشان لطیفه بسازد

تا اغیار اندرین تلطف بحمایت ایشان ... گفت

شفاعت ایشان بسعادت رسانند لایق باقبال مجالس تا
آنست که بفراغ دل و قیام کند و در خلوت سخن وی شنود
چه نفع آن بزرگ شود و برکات آن وافر گردد شهاب
الاسلام نوشته در حق کسی بحکم عنایت بسم الله الرحمن الرحیم
اسال الله تعالی ان یخص المجلس السامی بتمام النعمة والشکر
علی النعمة ومعرفة حقیقة النعمة وتمام النعمة ان یکون ومو بعد
الحیوة فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر فان استمرت
... فهو دوام النعمة فان لم یلتفت قلبه بعد ذلک
الی غیر الله تعالی فهو الشکر علی النعمة فان لم یر ذلک الا
من الله تعالی بل لا یری الا الله تعالی فهو معرفة حقیقة النعم
و ... نهایت مقعد صدق و مقعد ... و من قصر لحاظه

على الحضرة الالهية فهو في مقعد صدق ومن قام مع
ما سوى الله فهو في مقعد زور قال الله تعالى انا جا
من ذكري قال الله تعالى ومن يعش عن ذكر الرحمن
نقيض له شيطانا فهو له قرين وفي حق ... الله تعالى
قيل واذا رايت ثم رايت نعيما وملكا كبيرا وفي حق المعرضين
بغيره قيل كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى اذا جاءه لم يجده شيئا
... ولا يليق بعلو الهمة استبدال الذي هو ادنى بالذي
هو خير قال الشاعر ولم ار في عيوب الناس عيبا كنقص
القادرين على التمام وعن عمر بن عبد العزيز انه كان
يشترى له الثوب قبل الخلافة بالف فيقول ما احسنه لولا خشونة
فيه وكان يشترى له الثوب بعد الخلافة بخمسة ... ل

صحبت ایشان نصیبی یافته و در آخر عمر محل احوال شده و بجز
ضعف در یافته و از کسب باز مانده و دیگر شیخ ابوبکر
که از جمله اوتاد الارض است و همگنان را باتباع اشارت
تبرکت ارشاد و کرده است او را که از ان مهلکه بزرگ
استمدادی کند و از من نیز درخواست که در حق
این پیر تعریفی کنم پس بنا بر اشارت وی و بتوقع رابطه
جبین رک در تنبیه بر بن مکرمت و قربت این ابرام داده
اسال الله تعالی ان یصغر فی عینه الدنیا وان یفتح ابواب
ملکوت السماء لیری الارض و ما علیها مدرة بالاضافة الیها
و یری کل ولایة علی ظهرها عبرة تذرو رحوالیها والسلام
نامه دیگر که بشهاب الاسلام نوشته مشتمل

باهزار کاه عز رسانید که در مستقبل تزید و کنند تا بمصحف
که دست نوایب روزگار بر قدر آن منصب نرسید
و آن نیست الا بآنکه بجلیت از مراسم دنیا اعراض کند
و شغلش همه عبادت و حرفت همه نشر علم و اتکال باطنش همه
بر فضل خدا تعالی قل بفضل الله و برحمته الآیه چه نتیجه اعتماد بر
خلق ظاهر شد مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء الآیه
اگر این حالت در اخلاص و اتکال در حق تعالی پدید آید
در حمایت [illegible] الا ابد افتاده و خلایق مغلوب [illegible]
و اگر اعتماد بر حمایت عمرو زید باشد بنائی باشد که بر
موج دریا کرده باشد که انقلاب و تغیر جبلت دل است
خصوصا در زمن روزگار که آن [illegible] بی [illegible] را

معتد بود و اکنون نیز بر بوسپیته است ایزد تعالی ان
حضرت و بزرگ را بخلق و حمایت خلق باز نکذارد و منصبی
که اقبال و اعراض خلق در ان حقیر و محتقر شود بابه التوفیق و ابه
ولی الاجابت نسخه وسه جو ده نامها که مجد الدین نوشته است
او را در تهنیت وزارت و حث بر تخفیف موونت بسم الله
الرحمن الرحیم قال الله تعالی وابتغ فیما اتیک الله الدار الاخرة
ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک متعین بر رای
مجرب ... معنی این سه کلمه الهی تامل کردن ... یکی بریست
مضمون آن فواید بی نهایت است و جزئیه بصیرت دین
درین بحار دعو اصی متعذر است و هرکه را همت بعاجله دنیا
مستغرق است ... دنیا اغلب همت اوست از سر ان کلمه
(84)

محروم است که گفت وابتغ فیما اتیک الله الدار الآخرة

و در حق او گفت من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف

الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة

الا النار و حبط الآیه و هر که به کنز و ادخار [illegible] تمنا و [illegible]

و [illegible] و اسپ مشغول است از سر این کلمه محجوب است

که گفت و لا تنس نصیبک من الدنیا که در شرح نصیب مصطفی علیه الصلوة

و السلام چنین گفته است لیس لک من مالک الا ما اکلت فافنیت

او تصدقت فامضیت و هر که چیزی خرج حق تعالی [illegible]

باستاند و هر چه [illegible] دو [illegible] علی است از این آیه محروم

که گفت و احسن کما احسن الله الیک و مصطفی علیه الصلوة

و السلام شرح احسان چنین [illegible] ان تعبد الله [illegible]

ما الاحسان قال ان تعبد الله کانک تراه هرکه از دست سبحانه
وتعالی آن نعم بروی افاضه کرد که این شخص کریم کرده است
شکر نعمت گذاردن واجب بود و شکر نعمت آن
بود که [illegible] نعیم بشناسد و هر نعمتی که ورای آن نعمتی دیگر
ممکن بود بدان قناعت نکند و تشوق همت به رجاء تقصی
نعمتها ربود و هر روز معرفت [illegible] وسیلت وی زیادت
شود تا کار در ترقی بود و این حقیقت شکر بود که هرچه از
راه [illegible] در اکو زیادت است نه شکر است که مصحف مجید
رقم شکر چنین زده لئن شکرتم لازیدنکم و چنین شکر بحقیقه
عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه کان یشتری الثوب
قبل الخلافة بالف احسنه لولا خشونة ثمنه و یشتری

بعد الخلافة بعجمت وراهم یقول ما احسنة لولا لین فیه
فقیل له فی ذلک فقال ان لی نفسا تواقة ذو اقتة ما ذقت
شیا الا تاقت الی ما فوقها حتی ذاقت الخلافة وهی علی مراتب
فتاقت الی ما عند الله تعالی و اذا رایت ثم رایت
نعیما و ملکا کبیرا و شکر نعمت دنیا بگذارد بحقیقت الا به
کسی که دنیا را بشناسد که در دنیا هیچ منصب نیست الا که
ترفع بر ان و استغنا را از ان بزرگتر از وست ولکن
معرفت ان ... درجه اندک و هی اندک حیثم ...
جز به آفات و عیوب دنیا نیابد آن قوم گفتند ترک الدنیا
بسرعة فناها و کثرة عناها و خسة شرکایها و این هر چند
نازلترین درجات است ولکن ... باخستانی که هر کی

گرده است و از راه مخالطت و مکاتبت سلاطین
بر خاسته رسید بر سپر قلم و زبان نهاده الا ماشاء الله
و باعث بر مخالفه عادت درین معالجه دو چیز بود
یکی آنکه هیجان شوق بسبب قرب مزار و استدراک
این فتح میمون و فرح بسعادتی که اهل این اقلیم را مُیسّر شد
باشراق انوار نصر بی حرکتی در قلم و زبان پدید آورد
طبیعیه اختیاری و دیگر آنکه خلل بسیار در موقت
فترت مدت [illegible] راه یافته بود و سر [illegible] را از [illegible]
[illegible] [illegible] که در چنین وقت غالب بود و [illegible]
جای می بود که و فلان بسبب خلاص و اختصاصی که داشت
در موالات آن جناب [illegible] آنکه [illegible] بدان

زنی بود در صورت مردی و اگر بدان کند تا عوانان
و سوقیه وی را خدمت کنند اسیر گرداند و بحقیقت جاهل بود
در صورت عاقلی چه این قدر ندانند که در خدمت
آن ترک وی را صد هزار مضرت و نقصان است در دین
و دنیا و در خدمت عوانان و سوقیه وی را هیچ شرف
و فضیلت نبود که اگر تامل کند بشناسد که هیچکس از ایشان
خدمت وی نمیکنند بلکه خدمت و سجود که میکنند طمع و شهوت
خویش را میکنند آن مالی را که از وی بدست آرند اما غرور
و شنوانیدن ... بر وی ثنا میگویند ... اظهار دوستی میکنند
و بحقیقت دوستی ایشان با آنکه ... چیزی بدست آرند
بدست آرند و وی را مسخره و دام ... ساخته باشند

بتعرف و تدارک بیاید چه مظلوم و ی از گذشتگان در گذرد

امید از تلافی گذشته منقطع است اما امید از شفقت و عاطفت

مجری منقطع نیست که جدی تمام نماید در حسم این ماده و در مستقبل

وارث شوی که اهل این ناحیه را بطریق استعانت ممکن شود

از ترتیب و تمشیت کار سلطان تقدیم فرماید و خود را از این

معاونت و عنایت ذخیره نماید و حسن مکافات روزگار

خود را از دعا این معاونت مسلمانان و الله تعالی بفوز دیده

[illegible] شده الی طلب سعادة الدین بالدین [illegible] و هبه و فضله

[illegible] در نامه که بشیخ و امرا و ارکان دولت

[illegible] نوشته است و [illegible] نامه که بمعین الملک نوشته است قال الله

تلک الدار الآخرة نجعلها الایه نجات آخره برد و شرط بسته

اگر بالعشوه وعده از توبه بازمید و ولابد چند سال دیگر

درین وعده دشو دیگر قبالہ دار عمر مقدر و بامید انکه

از اجل مدتی بماندہ است و یا از ملک الموت عہدی و پیمانی

بستہ است و یا نشناختہ است کہ شیطان بعشوہ و تسویف

چندین خرمن سوختہ است ہیہات ہیہات قال رسول صلی اللہ

علیہ وسلم اکثر صیاح اہل النار من سوف در اخر چنین

خطری بودن ہیچ سبب ندارد مگر امن وغفلت کہ ہمہ

[illegible] است افامن اہل القری ان یاتیہم باسنا بیاتا

وہم نائمون او امن اہل القری ان یاتیہم باسنا ضحی وہم یلعبون

افامنوا مکر اللہ فلا یامن مکر اللہ الا القوم الخاسرون ایزد سبحانہ

تعالی مارا و شمارا از ابواب غفلت بیدار گرداناد

معصیت

و این مرد و را دو کلید است یکی را طاعت گویند و یکی را

و این دو کلید در دو خزانه است از خزاین غیب که یکی را

توفیق گویند و یکی را خذلان و جوهر توفیق و خذلان

در دو خزانه دیگر است از همه غیب تر یکی را رضا گویند

و دیگری را سخط و این جوهر رضا و سخط در دو خزانه است

سخن

که او بام عوام و افهام خواص الا الصدیقون و العلما را

ازان قاصر است و عبارت را بوی راه نیست و استنباط

علما و صدیقان از ان مجال نیست چه عبارت ایشان نیز قاصر است

و عبارت از یکی چنین آید که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی

اولیک و عبارت ازان خزانه دیگر چنین آمده است که

لقد حق القول علی اکثرهم و در سرایر معانی این دو آیه عبارت

بمقام رسند جز دهشت و حیرت نصیب ایشان نباشد همه در دل

در عجز میگذارند و در آتش شوق می سوزند و سبوح و قدوس

میزنند و سید الانبیا علیه الصلوة والسلام توجه عجز خویش بدین عبارت

میکند لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و سید الصدیقین

اندوه و عجز و شادی و دولت بهم می آمیزد و شادی دولت

و ماتم خویش بدین لفظ میکند که العجز عن درک الادراک ادراک

ماتم عجز میگذارد و گاه بدین شادی که این عجز تمام ادراکست

می افزود و حال خزاین ملک الملوک و نظارگیان آن خزاین

امینست اما زر و سیم که در خزاین ملوک دنیا بود کلید دوزخ آن

تعس عبد الدینار تعس عبد الدرهم و در قیامت چون منادی

برآید که چه دیده خزانه کلید دوزخ [illegible] لسنه اینها ترا در زمین صعید

سیاست حاضر کنید اگر در صدر [illegible] بشنوید و تمام

سعادت برآید بیچاره سعادت که دیوانه ملک [illegible] فریاد

رسد ونه و نه پرستند ق دست کرد که ایشان از خود

بهزاران دست حاجت بر ... و نوشته است

الی واحد من الاکابر در سعی صدقه دادن و طرق آن

بسم الله الرحمن الرحیم دل را مشغولی تمام است بسبب آن

عارض و رنجوری که می باشد از جهة قصور حضرت اطبا و

باید دانست که الذی انزل الداء انزل الدواء و لکن

خلق چنین دانند که چون دارو از دکان صیدلانی بیاورند

بکار داشت کفایت افتاد و این خطاست که

انکه طبیب را الهام ... خبر

پیشتر باید که مریض را الهام دهند در اختیار طبیب که دار و که

تا خاطر وی ... و ... مقدار آن و وقت استعمال

آن بجانب صواب ... نرفت شود که درین باره ...

از خطا بصواب مشتبه بود بعنایت پس کار الهام عزیز است

والهام طیب ... واین دو الهام ... دکان هیچ صید لانی

نیابد که کلید آن در ملکوت آسمان نهاده اند در خزانه ملایکه

که هرایت که خلق را باشد بصواب کارها از خزانه

ملایکه بود و ماکان لبشران یکلمه الله الا وحیا او من وراء

حجاب الایه و بهیچ رنجها ممکن نیست خریدن این الهام را

الا بهمت و دعاء عزیزان اهل دین که هرچه هم ایشان را

بدان منصرف شود اسباب آن از خزانه ملایکه

بود و ان من شئ الا عندنا خزاینه و ما ننزله الا بقدر معلوم

و همه اهل دین تحریک نتوان کرد الا باحسان و صدقه

بسی صدقات سبب حرکت ... و حرکت هم سبب بیضان

وی چون مورچه ایست که بر کاغذی بیند که خطی حاصل میشود

از حرکت قلم بیند [illegible] موجد خط [illegible] است که بصر وی قاصر

بود از انکه دست کاتب بیند و بصیرت وی از ان قاصر بود

که دل کاتب که محرک دست است بیند و وی هیچ حال

نداند که دل کاتب را چون صید باید کرد تا قلم را کار فرماید

طبیعت چون قلم است و ملایکه چون اصابع و ملک

اعظم که همه ملایک متابع وی اند چون دست و صاحب الید

والقلم والاصابع و راکل والمتفرد بالجبروت و انما

قلب المومنین بین اصبعین من اصابع الرحمن صورت کتابت

آدم مثال صورت [illegible] ربوبیت است فان الله تعالی

خلق آدم علی صورته و من عرف نفسه فقد عرف ربه

153

وچنانکه دل دوست داصابع فوق قلم است همه آ
آفرینش فوق طبیعت وطبیعت راسفل السافلین
وبصیرتی نافذ باید تا از اسفل بعلو رسد و نظر همه خلق
بر طبعیات و جسمانیات مقصور است اگرچه در اصل انشا
از همه روحانیان آورده اند و بر این گفت
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین
پس مرد در همه علاجها از عالم روحانیات باید خوا
و آن عالم علویت و مال و جاه را جناح صعود نه
بدان عالم بلکه همت و دعا را باشد این صعود
الیه یصعد الکلم الطیب این د ... حمال این
عمل باد امن بود والعمل الصالح یرفعه یعنی نماز
کدیا

وکدایانرا بر در سرای جمع کردن و مال و گوشت تفرقه
کردن آن حال به انشا یدکرا بر دواعی اهل مضطبرا
جنبانیده نه همه اهل بن را چیزی که بر وی عزیزاست که درد
دارد هرگز از خود جدا نکنند از دست هوا و شیطان
بیرون کند و بفروشد و در وجه خویش صرف کند
و بعضی بکسانی دهند که قدم ایشان در دین شناخته
باشند [illegible]
[illegible] و بعضی بفرمایند هیچ کس را از اهل صلاح تا
بدرویشان پوشیده و متعففه معیل رسانند و ازین
[illegible] و خواهد تا [illegible] صواب در علاج صورت و معنی
ظاهر او و باطنا میسر کند طبیب را بالهام و تائیدات آسمانی

154

کر علت مشکل و طبیب متحیر را جز این علاج نیست و بر قول
طبیبان جاهل اعتماد کردن روا نبود بلکه بقول طبیبی حاذق
روا بود که بمناسبت علت و علاج اشارت کند
انکه اعتماد کند والسلام [illegible] دیگر که علی الاطلاق نوشته است
بجمله بزرگان و ارکان دولت در حق بعض از مخلصان
خویش بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی و من یعمل
مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره مراد
هیچ گفت و کرد و سکوت و عطا و منع نبود الا که [illegible]
سعادتیست که می نهد یا تخم شقاوتی است که می پراکند [illegible]
انسان غافل و ملایکه ذره ذره [illegible] اثبات میکنند فی کتاب
لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها [illegible] فراموش میکند

و ایشان کلمه صیه از تکرار احصاه الله و ... و چون از ین عالم

بیرون شود جمیع اعمال از اول تا آخر در یک لحظه بر وی

عرضه کنند یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا الایه پس

ذرات خیر را در یک کفه نهند و ذرات شر را در دیگر

فذلک حساب بوی نمایند و درین وقت از هول آن خطر

همه عقلها مدهوش شود و جانها در خطر افتد تا کدام کفه راجح

خواهد بود فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة الراضیة و اما

خفت موازینه فامه ها ویه حال ارباب سوال و رجوع

اتفاق همین خواهد بود که هرچه در متابعت هوا و موافقت

شیطان کنند ... کفه خیرات بینند اگر مثقال ...

در خیرات صرف کرده باشد نجات یابد و اگرنه

105

که هر در ... و ... نزد ... ارباب ... ساختند

برفت بها قوبه قامه با ویه و ما ادریک ما هیه و از این خطر
بوبکر صدیق رضی الله عنه خلاص یافت که جمله مال نزدیک
رسول علیه السلام آورد رسول علیه السلام گفت زن
و فرزند را چه بگذاشتی گفت الله و رسوله که و در اخبار نوشته
که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هلاک شدند توانگران
الا کسی که مال خویش میفشاند در خیرات از پس و پیش و از چپ و راست
هلک الاکثرون الا من قال بالمال هکذا و هکذا و هکذا و چون
طبع آدمی بر شح و بخل مجبولست مسامحت نکند بر آنکه نه همه
مال در خیرات صرف کند باری باید که آنچه میدهد اول
بمحل مستحق نهد تا ثواب آن مضاعف باشد بآنکه
یکدرم بر هزار سبقت گیرد در قیامت و آمد آن بود که بامال

ای اشارت بالمال

دیت و زبر و علم پسند و از وجه حلال بود و بخوشدلی
بود و لی منت قال الله تعالی لاتبطلوا صدقاتکم بالمن
و الاذی و السلام نامه که بتاشی از ثقات معزیب نوشت
بتازی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة
للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین الصلوة علی سید المرسلین
واله اجمعین اما بعد فقد انتسج بینی و بین الشیخ الاجل السید
معتمد الملک امین الدولة حرس الله تایید ه بواسطة القاضی
[illegible] الامام مروان زاده الله تعالی توفیقا من الوداد
[illegible] ن الاعتقاد و ما یجری مجری القرابة و یقتضی دوام المکاتبة
والمواصلة و انی لا [illegible] یبة افضل من نصیحة هی بد یتعلق
و انی لن یهد [illegible] ن الی تحفة اکر [illegible] من قبوله لها و [illegible] یر یقلب

فارغ عن ظلمات الدنیا الیہا و افی اخذ رہ اذا میزت
عند ارباب القلوب احزاب و الناس ان یکون
الا فی زمرۃ الکرام الاکیاس و قد قیل لرسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من اکرم الناس فقال اتقاہم فقیل من اکیس الناس
فقال اکثرہم للموت ذکرا واشدہم لہ استعدادا و قال
علیہ الصلوۃ والسلام الکیس من دان نفسہ وعمل لما بعد الموت
والاحمق من اتبع نفسہ ہواہا وتمنی علی اللہ و اشد الناس
غباوۃ وجہلا من یہمہ امور دنیاہ التی یخلفہا عند اولادہ
ولا یہمہ ان یعرف انہ من اہل الجنۃ او من اہل النار وقد
عرف اللہ تعالی ذلک حیث قال ان الابرار لفی نعیم و
ان الفجار لفی جحیم و قال اللہ تعالی فاما من طغی واثر الحیوۃ الدنیا

هي الجحيم ... وي و اما من خاف مقام ربه ونهى النفس
عن الهوى فان الجنة هي الماوى وقال الله تعالى من كان
يريد الحيوة الدنيا وزينتها نوف اليهم اعمالهم فيها وهم فيها
لا يبخسون اولئك الذين ليس لهم في الاخرة الا النار وحبط
ما صنعوا فيها وباطل ما كانوا يعملون ... اومىء ان يصرف
الى هذا الكلام همته وان يحاسب نفسه قبل ان تحاسب ويراقب
سريرته وعلانيته وقصده وهمته وان يطالع اقواله وافعاله
... ارادته هي مقصورة على ما يقربه الى الله ... الى
... يوصله الى سعادة الابد او هي مصروفة الى ما يعمر دنياه
ويصلح اصلاحا ... وبابالكه وراث ... شوتا ...
والغموم ثم يستتبع الشقاوة ... العياذ بالله فليسفح ... بصيرته

تم

عین بصیرة و تنظر نفس ما قدمت لغد و لیعلم انه لا ینفع والا
لنفسه سواه ولیتدبر ما ہو بصدد ہا فان کان مشغولا بعمارة
وضیعة فلینظر کم من قریة اہلکہا الله و ہی ظالمة فہی خاویة
علی عروشہا بعد عمالہا و ان کان مقبلا علی استخراج مار
وعمارة نہر فلیتفکر کم بئیر معطلة بعد عمارہا و ان کان مہتما
بناء فلیتامل کم من قصور مشیدة البنیان محکمة القواعد
والارکان اظلمت بعد سکانہا و ان کان معتنیا بعمارة
الحدایق والبساتین فکم ترکوا من جنات و عیون
و مقام کریم و نعمة کانوا فیہا فاکہین کذلک و اورثناہا
قوما آخرین فما بکت علیہم السماء و الارض و ما کانوا منظرین
ولیقرا ذلہ او رأیت ان متعناہم سنین ثم جاءہم ما کانوا

يهود ... قد اعمى عنهم ما كانوا يبتغون وانكان يشتوما
والعياذ بالله بخدمت سلطان فليتذكر ما ورد في الخبر ان الرؤسا
يحشرون يوم القيمة في صورة الذر تحت اقدام الناس
يطؤسهم باقدامهم وليصغرهم قاله الله تعالى في كل متكبر جبار وقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يكتب الرجل جبارا ولا يملك
الا اهل بيته اي اذا طلب الرياسة فيهم وتكبر عليهم وقال عليه الصلوة والسلام
ما ذئبان ضاريان ارسلا في زريبة غنم باكثر فسادا من
... الشرف والمال في دين الرجل المسلم وايات
في طلب المال وجمعه فليتامل قول عيسى عليه الصلوة والسلام
يا معشر الحواريين ان ... في الدنيا مضرة في الاخرى بحزن
اقول لابد عن الاغنياء ملوث السيا رفقد قال ذيا مدا قد

الدنيا دني حسنا ديوم القيمة ان الظلمة
ما عوا خمر فلا يبقى احد منهم مدلهم دواة
او بري عليهم قلما فما فوق ذلك الا حشروا
فيجمعون في تابوت من نار فيلقون
في جهنم وعلى الظلمة فانا ... كله ...
عصمنا الله منه انقذ نفسه ... عن منوا عن الخزود
للاخرة واقبلوا على طلب الامرين ...
والمال فانكان هو في طلب جاه ورياسة
فليتذكر ما ورد في الخبر الا مراء ...

عليه وسلم يحشر الاغنياء يوم القيمة اربع فرق رجل جمع مالا
من حرام وانفقه في حرام فقال اذهبوا به الى النار
ورجل جمع مالا من حرام وانفقه في حلال فقال اذهبوا به
الى النار ورجل جمع مالا من حلال وانفقه في حلال فقال
قفوا هذا واسألوه لعله ضيع بسبب غناه شيا مما فرضنا
عليه او قصر في الصلوة او في وضوءها او ركوعها او سجودها
او خشوعها او منع شيا من الزكوة والحج فيقول الرجل
جمعت المال من حلال وانفقته في حلال وما ضيعت
من حدود [illegible] الفرايض بل اتيتها تماما فيقال العلك
باهيت بمالك واختلت من شئ من ثيابك فيقول
يا رب ما باهيت بمالي وما اختلت في ثيابي فيقال العلك

ورجل جمع مالا من حلال
وانفقه في حرام فقال اذهبوا

فی

وظلمت ... صلة الرحم وحق الجيران والمساكين
وقصرت فی التقديم والتاخير والتفصيل التعديل ويحيطهم
فيقولون ربنا اغنيته من ظهرنا واحوجتنا اليه فقصر في حقنا
فان ظهر تقصيره ذهب به الى النار والا قيل له قف هات
الآن شكر كل لقمة وكل شربة وكل اكلة وكل لذة فلا يزال
يسال ويسال فهذا حال الاغنياء الصالحين المصلحين القائمين
بحقوق الله تعالى ان يطول وقوفهم للحساب في عرصات
فكيف حال المفرطين المنهمكين في الحرام الشبهات
المكاثرين به المتنعمين بشهواتهم الذين قيل فيهم الهيكم التكاثر
حتى زرتم المقابر كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون
فهذه المطالب الفاسدة التي استولت على قلوب الخلق

فسخرها للشیطان وجعلها ضحکة له علیه وعلی کل مستمرة

عداوته نفسه ان یتعلم علاج هذا المرض الذی حل بالقلوب

فعلاج مرض القلوب اهم من علاج مرض الابدان ولا

ینجو الا من اتی الله بقلب سلیم وله دواآن احدهما ملازمة

ذکر الموت وطول التامل فیه مع الاعتبار بخاتمة الملوک

وارباب الدنیا انهم کیف جمعوا کثیرا وبنوا قصورا وفرحوا

بالدنیا بطرا وغرورا فصار قصورهم قبورا واصبح جمعهم هباءً

منثورا وکان امر الله قدرا مقدورا او لم یهد لهم کم ا

من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی ذلک لایات افلا

یسمعون فقصورهم واملاکهم ومساکنهم صوامت ناطقة تشهد

بلسان حالها علی غرور عمالها فانظر الآن وجمیعهم فی لحودهم تحت

ثم من صدا و تسمع لهم ركزا الله و امر الثاني تدبر كتاب الله

فقيه شفاء و رحمة للعالمين و قد اوصى رسول الله صلى الله

عليه و سلم على ذمته بالثقلين الواعظين فقال تركت فيكم واعظين

صامتا و ناطقا الصامت الموت والناطق القرآن و قد

اصبح الكثر الناس امواتا عن كتاب الله تعالى و ان كانوا

احيا ر في معايشهم و بكما عن كتاب الله تعالى و ان كانوا ايتلو

بالسنتهم و صما عن سماعه و ان كانوا يسمعون باذانهم و عميا

عن عجايبه و ان كانوا ينظرون اليه في مصاحفهم و اميين في

[illegible] معانيه و ان كانوا يسرحون في تفاسيرهم فاحذر

ان تكون منهم تدبر امرك و امر من لم ينتفع [illegible]

كيف تندم و تحسر و انظر في امرك و امر من لم ينظر في امر نفسه

کیف خاب عند الـ ... ب وخسر و ... طـ باية ... بصر

کتاب الله تعالی تفیها مقنع و بلاغ لکل ذی بصیرة لا تلهکم اموالکم

ولا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولیک ہم الخاسر

فایاکم ثم ایاک ان تشتغل بجمع المال فان ذلک یمنعک

امر الاخرة و ینزع حلاوة الایمان من قلبک قال علیہ الصلوة

والسلام لا تنظروا الی اموال اہل الدنیا فان بریق

اموالہم یذہب حلاوة ایمانکم ہذہ ثمرة مجرد النظر

فکیف عاقبة الجمع و الطغیان و البطر و اما القاضی الامام

مردان اکثر الله فی اہل العلم امثالہ فہو قرة العین جمع

بین الفضیلتین العلم و التقوی و لکن الاستتمام بالدوام

ولا یتم لہ الدوام الا بمواظبة من جنسہ و معاونتہ علیہا

يدي في تربيته ومن انعم عليه بمثل الولد النجيب فينبغي ان يتخذ

ذخرا للاخرة ووسيلة عند الله تعالى وان يسعى في اعده

لعبادة الله تعالى ولا يقطع عليه الطريق الى الله تعالى فان الطريق

الى الله تعالى طلب الحلال والقناعة بقدر القوة من المال

والنزوع من عومات اهل الدنيا التي هي مصايد الشيطان

والهرب عن مخالطة الامراء والسلاطين ففي الخبر ان

الفقهاء امناء الله تعالى ما لم يدخلوا في الدنيا فاذا دخلوا

فاتهموهم على دينكم وهذه امور قد جاء الله تعالى ...

عليه ينبغي ان تمده ببركة الرضا وتمده بالدعاء فدعاء الوالد

اعظم ذخر وعدة في الدنيا والاخرة وينبغي ان تقتدي بما

يورثه من النزوع عن الدنيا للولد وان كان وقع فراغ

بمزید العمل امضاد ... قال ... علیه ...
یا ابت انی قد جاءنی من العلم ما لم یاتک فاتبعنی اهدک
صراطا سویا ولیتجهد ان یجر تعصیرة فی القیمة بتوقیر ولده الذی
هو فلذة کبده فاعظم حسرة اهل الدنیا فقدهم فی القیمة حمیما
یشفع لهم قال الله تعالی فلیس له الیوم ههنا حمیم اسال الله تعالی
ان یصغر فی عینه الدنیا التی هی صغیرة عند الله تعالی و
یعظم فی عینه الدین الذی هو عظیم عنده وان یوفقنا وایاه
لمرضاته ویحله فردوس الاعلی وجنانه بفضله
چنین شنیدم که قاضی خروان بدار السلام آمده بود
تا منشوری از دار الخلافه حاصل کند بتولیت قضا از جهة
پدر خویش وبحشمت حجة الاسلام توسل کرده در عهدی

نه ... پسر ... بود مگر حجة الاسلام بر وی ثنا گفته
بود والتماس کرده تا قضا ربه خویش باز دهی هند رای عزیز
اشرف امای نبوی چنان تقاضا کرد که گفت که ما کسی را
که ندانیم و بر حال و صفات او مطلع نباشیم قضا بو
ندهیم اما بحکم التماس حجة الاسلام قضا بغزنین بوی دهیم
که حاضر است تا قاضی مردان ازان ابا کرد و حق پدر را
والتماس کرد از حجة الاسلام تا شرح حال بر بندی نزد
رسید حجة الاسلام گفت اگر حقیقت حال نویسم عزها
تماند دار الخلافت را لیکن نامه علی الاطلاق بنویسم در تعریف این
این معنی مکتوب نیست نامه بنوشت و بوی فرستاد مکتوب
الیه چون نامه توقیعی رسیده بود و بر حقیقت حال ...

گفته بود که خدا را شکر میکنم که قضا من بغداد تا حجة الاسلام
من این نامه نوشت چهار رساله فقیه و عربی نوشته است
نامه اول که بخواجه امام احمد ارغانی که از محتشم حجة الاسلام
بود نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم اصل همه و منتهیها
در دو کلمه جمع کرده رسول صلی الله علیه وسلم کسی را
که از وی وصیت درخواست گفت قل ربی الله ثم استقم
حقیقت بی آنست که نیستی خود ببیند و هستی حق تعالی
غالب شود پس هستی هرچه جز ویست بیند تا هستی
بری مقصود بود و کلیه وجود وی را باشد و هرچند
التفات وی از اغیار منقطع تر میشود این وجود
تا راسخ تر میشود تا خود چنو یرا نه بیند و ولی

بر هیچ چیز اعتماد نکند بیان استقامت در سه اصل است
در دل و در اخلاق و صفات دل و در جوارح اما
استقامت در جوارح آنست که حرکات و سکنات همه
بر وفق شریعت بود و استقامت اخلاق آنست که انبعاث
شهوات بنفس خود نبود بلکه باشارت دین بود و قوت
وی باید که از آن قاصر بود که جوارح بجنباند الا بفرمان
و منتظر باشد تا بیند آنچه مشتهی وی است عقل ازو بستاند
مقدار و وقت و کیفیت آن بداند که صواب چیست
چون مقرر شد و دستوری یافت انبعاث وی
بدان قدر بود و طبع و شهوت آنست که چون مشتهی
پیش آید حیلت کند گوید این یکبار روا گیرم دیگر بار احتیاط

کنم و علاج وی آنست که گوید این یکبار رها و بنشین
و آرام گیر تا دیگر بار آنگه فرا گذارم چون بدیگر بار رسد
همین عشوه بدهد ویرا چنانکه وی هر بار عشوه دهد که مرا
فرا گذار این بار که دیگر بار روزه ایستم اما استقامت
دل آنست که قرارگاه ذکر حق تعالی بود و مراقب دل
می باشد تا هیچ چیز دیگر بر وی گذر نکند و لابد باشد که
گذر کند جهد آن کند تا گذر آن بر حواشی بود و در صمیم
دل متمکن نشود و اگر صمیم دل ذکر را مسلم بود و دیگر خواطر
بظاهر دل میگذرد و همگی دل هیچ چیز نداند الا ذکر حق تعالی
و چون واقعه بیوفتد که لشکری جز از همه دل را غصب کند
بر وی دل از آن باز ستاند و باز ذکر شود و اذکر

واگر گذر کند

و اقبال که مساعدة میکرد و بمواهبت اعتداد و آتش
تمام حاصل می آمد و خود بد انچه بمشاهده دیده بودم
از عقل و کیاست وی و تفرس کرده از متانت
دیانت و حسن عقیدت وی واثق بودم که در جمله
احوال جهت استقامت را ملازم باشد و خیر کار
دینی را مشتمر بود چه لوایل و مبادی کارها بر اوج تفرس بود
دلیل بود و دران وقت در میان اقران یکانه ولی
در خصال خیر که در علم و فنون و ادب درجات استعداد
حاصل کرده استادن بر مدارج فضل کار عاجزان باشد
با یکه بعلمی که اعلی درجات علوم است ترقی کند و از روی
کفایت روی بغرض عین آورد و از علمی که میسر روی

در خلق ... و با علمی ... ل کند که جملگی آن روی در آخرت
دارد و بداند که حاصل علم مذهب فی ما ورا، ربع العبادات
قانون و قساطیس است میان روستائیان و عوام چون
بحکم شهوات و جهالت و به تنازع و تجاذب حظوظ دنیوی
مشغول شوند و آنچه مناسبت دارد با علمی که ثمره آن معرفت
اسرار ربوبیت باشد و حاصل علم اختلافی رجم ظنی است در طلب
صواب در کاری که خطا را آنجا یک اجر بود و صواب آنرا
ده اجر و آن درجه کسی بود که بدرجه اجتهاد رسید فان
اخطا فله اجر واحد و ان اصاب فله اجران علمی که مصادفت
میان صواب و خطا را آن مثل از زین بنود چه مناسبت دارد
با علمی که مصادفت میان خطا و صواب شقاوت و سعادت ابدی است

112

باید بوده این معرفت اسرار جوهر آدمی است که بشناسد
که صفات مهلکات وی چیست وآنچه منجیات و مسعدات
وی است چیست وآنچه کیمیاست که بر جوهر دل تابد باوی را
از اسفل السافلین بحضرت الهیت رساند که از اعلی العلیین
گویند وآنچه راه است که سلوک آن راه بدین درجه رساند
جوهر آدمی را و زاد آن راه و عقبات آن راه چیست
اگر وی را راه دهند تا شمه ازین علم یابد علوم دیگر همه در چشم
وی حقیر و مختصر شود ولیکن نابخشند نه هر بیت مرغی که گذر
ندارد از آب زلال به منقار در آب شور دهد و همه سال
و بحکم آنکه اعتقادی که هست در کیمیات وی صفات جوهر وی
کرده دانسته ام قایل باشد هر علمی را که با اسرار دین تعلق

وار دحسبه کرده اند والسلام نامه دیگر که در حق بعضی از محتفظ
خویش نوشته در معنی عنایت و تیمار داشت علی الاطلاق
الی کل من یصل بسم الله الرحمن الرحیم قال رسول
صلی الله علیه وسلم الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ما کان
لله سبحانه ارتفاع مرتبت وجاه و اتساع ثروت و مال
همه تخم شقاوت است وسبب وبال الا آنچه زاد آخرة
و ذخیره قیامت سازند و در حق آن مال و صاحب آن
مال چنین گفت صاحب شرع علیه السلام نعم المال الصالح
للرجل الصالح و مبرورترین قربتی و مقبول ترین مبرتی و
بموضع ترین اکرامی آن بود که بسبب آن اهل علم و دین
و ورع بود و السلام نامه دیگر که نوشته است در معنی

اخوانیات بخواجه عباس بخوارزم بسم الله الرحمن الرحیم

سلام الله تعالی علیه اخوت دین و قرابت علم ازهمه

وسایل در راسخ تر است و اگرچه بظاهر تعارفی نرفته است

تعارف باطن موکد است والارواح جنود مجندة والنظر

الی القلوب لا الی القوالب با سمت و سیرت وی تفصیل

بشنیده ام دل شوقی و انبعاثی برگرفته است و شکر

میگویم که الحمد لله که روی زمین هنوز خالی نیست ازکسی که

میان علم شرع و سیرت تصوف اقتدا بصحابه جمع کرده است

که با همه دانی قیام نمودن عجب است و جمع کردن

میان اینهمه عزیزتر اگر طریق دعوت خلق در دست

گرفتی و ایشانرا بر صفا و طریق سعادت خواندی و بگذاشتی

تا مردمان وی را بسلام گفتندی آمدند از وی بصحابه تمام شد
و غایت کمال بودی و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل
صالحا و قال اننی من المسلمین اسال الله تعالی ان لا یحرمنا
عن برکات انفاسه و و مکاتبه نامه او نوشته در جواب

ابن العامل مشتمل

بسم الله الرحمن الرحیم والصلوة علی رسوله محمد و آله اجمعین
سلام الله تعالی علی الشیخ الامام و رحمة الله و برکاته
مرد یافته نوشته کریم وی محتشم رسید مشتمل بر انواع
تفضل و اکرام و معرب از غزارت فضل و فور علم و جلوه
اعتقاد و بدان استظهار و اعتداد حاصل شد و اسال الله
تعالی ان یکثر فی اهل العلم و زمرة الفضل امثاله و ان یعرف

117

عوالم العلم و اعوازه فکل علم وفضل اثمر شیا رسوی معرفة الله
تعالی و متابعة رسوله فهو وبال علی صاحبه و قد قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم نعوذ بالله من علم لا ینفع
ثم بین ان نفع العلم الهدایه فقط فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من ازداد علما ولم یزدد هدی لم یزدد من الله
تعالی الا بعدا و العلم الهادی هو الذی یدعوک من الخلق
الی الخالق و من الدنیا الی الاخرة و من التکبر الی التواضع و من الحرص
الی الزهد و من الریاء الی الاخلاص و من الشک الی الیقین و من
سیرة المترفین الی سیرة المتقین و بیشتر خلق چنین دانند که هرکه
بعلم دین مشغول است سالک راه دین است و هیهات فقد
روی فی المستدرک علی الصحیحین ان النبی علیه الصلوة والسلام

قال من طلب علماً مما يبتغی به وجه الله لینال به عرضاً من الدنیا
لم یجد عرف الجنة و بحقیقت اهل علم را این مصیبت بسنده
که حظ جمع فضل و علم بیشتر از خطر مال است که مال از دنیا
و سایه که بدان دنیا طلب کنند اما علم از دین است
چون وسیله دنیا سازند از جمله کبایر بود یکی را از
بزرگان می آمد من طلب الدنیا باقبح ما تطلب به الدنیا
کان اعذر ممن طلب الدنیا باحسن ما تطلب به الآخرة چه دنیا را
از برای دین آفریده اند نه دین از برای دنیا دنیا تابع
و خادم و دین متبوع و مخدوم هر که مخدوم را وسیله
خادم سازد صنع الهی را معکوس و منکوس کرده باشد
بود و صنع الهی خود معکوس نگردد واما وی بصورت

و عمل خویش معکوس بود هم درین عالم لکن این چشم
ظاهر آنرا نمی بیند چون این چشم فرا شود در عالم دیگر
پیدا آید که حقایق و معانی را از غطا و کسوت صورت
برهنه کنند و صورت تبع صفت شود و هر کسی را بصورتی
که ملایم صفت وی بود بیرون آورند تا صاحب
شره خویشتن را بصورت خنزیر می بیند و صاحب کبر خویشتن را
بصورت پلنگی بیند و صاحب غضب خویشتن را
بصورت گرگی بیند و صاحب دنیا بعلم دینی خویشتن را
منکوس و معکوس بیند و با وی گویند فکشفنا
عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید و لو تری اذ المجرمون
ناکسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل

صالحا انا موقنون جواب چنین آمد که اولم نعمرکم ما یتذکر فیه
من تذکر وجاءکم النذیر فذوقوا فما للظالمین من نصیر و ازهم
مصیبتی است جمله علما را و اهل علم دین بر سه قسم اند گروهی
از مصیبت غافل اند و بی خبر و اسم علما بر ایشان مجاز
محض است اولیک هم الغافلون لا جرم انهم فی الآخرة
هم الخاسرون گروهی دیگر درین ماتم نشسته اند و ازین
مصیبت هنوز خلاص نیافته اند و این نیز در روزگار ما
نادر است گروهی دیگر ازین خلاص یافته اند و هم
السابقون السابقون اولیک هم المقربون وطوبی لمن
راهم او رای من راهم وکتبنا کمن اکتحلت ابصارهم
بلقائهم فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات

هم الاخسرون

119

باذن الله تعالی این سه گروه اند و اسال الله تعالی ان یجعلنا

وایاه من المخلصین وان یعیذنا من غرور العالمین بکرمه

وسعه جوده والسلام تمت رکه در نوشته است

در حق بعض از مختلفه خویش بید رودی تا وی را از طلب

علم و تحصیل رها کند و قاطع راه قوم نباشد بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه ایزد سبحانه و تعالی تقدیر چنان کرده است که

طلاب علم سعادت بوسیله علم و تقوی عزیز باشند و بزرگ

و از هزاران عددی اندک بود که روی به تحصیل آورند

و روی از اشغال و اعمال دنیوی بگردانند و از آن طبقه

که توفیق یابند که روی بعلم آورند اندکی باشند که ترجیح

و فهم ایشان مهیا بود دادراک غوامض علوم را از

قوم که ذکا و قریحت ایشان تمام بود و اندکی باشند که حظ
ایشان چنین باشد که علم ایشان آلت شوق جمع دنیا و طلب
حطام گردد تا میان علم و عمل جمع کنند و راه آلت تقوی
ملازمت کنند و راهبری خلق را شایند و از آن قوم باشند
که حق تعالی گفت وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا
وکانوا بآیاتنا یوقنون نه از آن قوم که گفت واتل علیهم نبأ الذی
آتیناه آیاتنا فانسلخ منها الایه و این قوم اندک که فطرت
ایشان استعداد کمال علم دارد و فطرت ایشان
استعداد قبول تقوی دارد و تقدیر چنان رفته است
که شیاطین را بر ایشان مسلط کند تا عوایق می انگیزد
تا بوجهی که ممکن بود این راه را قبل الاستکمال بر ایشان

قطع کند و یکی از عوایق قرابت است و یکی مال و ضیعت و یکی مناقشت و خصومت و اینهمه از شیطانست در طریق بر این طالب و فلان از جمله این اندکست که بفطنت و خطرت استعداد کمال علم و تقوی دارد اگر تو اندک اسباب فراغت وی ساخته دارد تا از وی کمال رسد ثمرهٔ آن در دین و دنیا همگنان به بینند و اگر هر ساعتی تقاضا باز آمدن میکنند و در اسباب فراغت وی فتور می‌آید و در شفقت عین بی شفقتی می ورزد قاطع راه وی بوده باشد و قد قال رسول صلی الله علیه وسلم لا تکن عونا للشیطان علی اخیک و هما نا گوید باز آمدن و زن چند بطریق صله رحم قطع این طریق نبود بشرط طلبه علم منقطه

بدین شده اند که بدین مقصود اندیشه با وطن شوند و عتبه
خانه بند بود و وطن استانه علایق و عوایق بود تا کار
ناساخته بعایق مقید شود و از سر کار بیفتد آنچه نصیحت
بود گفته آمد وکل میسر لما خلق له فهو لمن خلق للعجز و الاحتیاج است
علیه نامه دیگر که بقاضی امام سعید عماد الدین محمد مروان نوشته
در حق کسی که بر سبیل عنایت و تیمار داشت و شفقت
بسم الله الرحمن الرحیم اعتداد بدانچه میرسد از اخبار
و انتظام احوال وی و اوست و بحکم شمول ایمان و المومنون
کنفس واحده و قرابت علم مساهمت در مسار و مضار روا است
و آنچه از احوال اهل علم مناسب سیرت علما سلف بود
و زاد آخرة و ذخیره قیامت و اقتدا را مت راشد

کرد

نعمتی بزرگ بود و همه را بدان شاد باید بود و تهنیت باید

و هرچه بخلاف این بود مصیبتی بزرگ بود و همه را در

ماتم این مصیبت شریک باید بود بحکم آنکه مکاتبه بی فایده

نوعی از تصنیع و رسم باشد قلم نگاه میدارم مگر بوقت

حاجت قال الله تعالی لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر

بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و مکاتبه

و مراسله همه برین معنی مناجات و مشافهه بود سبب

تحریر این حروف دلالت است بر شرح حال فلان که

از فضلان و مبارزان صاحب رای است و بانواع

فضل آراسته است و درین وقت قصد آن ناحیه کرد

بعضی مهم و از عنایت [illegible] ی مستغنی نباشد آنچه در حق وی

تقدیم کند از عنایت و اکرام و فضل حق تعالی فضل وی
در احترام ثواب جزیل و دعا صالح و شکر و ثنا
و مقابل بود نامه که نوشته است علی نعت الطلاق
الی کل من یصیل در حق بعضی از متصوفه خویش بسبیل
عنایت و شفقت بسم الله الرحمن الرحیم شعب و مقامات
راه دین هر چند که بسیار است لکن جملهٔ آن از دو
رتبه بیرون نیست اول ورق معامله
[illegible] و دوم ورق معرفت و معامله
مقدمه معرفت و بدایت معامله لقمه حلال است و نهایت
معامله اخلاص در جمله اعمال چون ازین نهایت درگذرد
بدایت ورق معرفت [illegible] اول خطا [illegible]

حقیقت لا اله الا الله است که بصفتی پدیدار آید قال رسول
صلی الله علیه وسلم اول ما خط الله تعالی فی الکتاب الاول
لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی و در ورق معامله همین آیت
لکن عقیده باشد و بدرجه صفتی نرسیده باشد و چون
آن کلمه بصفتی پدیدار آید که عقیدهای دیگر همه توابع این اصل است
از قشور الفاظ بیرون آمدن گیرد و لباب از قشور گفتگو
ستدن گیرد و در ورق معرفت سخن کوتاه تر است
چه هر کلمه ازین ورقها که سالک راه بدان رسید از
شرح مستغنی شد و هر که بدان نرسیده بود هنوز نزدیک
وی مشکل بود و مرد گفتار را با وی خصومت کردن بود
نه با اثبات او ورق [illegible] سخن در وی هر چند مختصر

نام

تا فرع ترو گفتیم که اول این حق لقمه حلال است و ورع
در طلب حلال بر چهار درجه است اول ورع عدول است
که با نعدام ان انخرام عدالت شهادت رضایه قضا
و هرچه از اموال دنیا در فتوی علما شرع حرام است
آن ورع را باطل کند و دوم درجه ورع صالحانست
که یک مردان از مواقع شبهات احتراز کنند اگرچه
در قضا هر شرع حرام باشد چنانکه رسول گفت صلی الله
علیه و سلم به بعضی از اصحاب را استفت قلبک و ان افتوک
وافتوک و گفت دع ما یریبک الی ما لا یریبک و آن از
فضایلست نه از فرایض و سیوم ورع متقیان است
قال النبی صلی الله علیه و سلم لا یکون المرء من المتقین حتی

در روایت و قضا حاصل شود

123

متبع ما تا بامس به محافظه تا به بامس از این بود که صدیق
اکبر رضی الله عنه سنگی در دهان نهادی تا سخن مباح نیز
نگوید که نباید که در میان آنچه نشاید نیز گفته آید و عمر خطاب
رضی الله عنه بوی مشک شنید از مقنعه اهل خویش که
مشک بیت المال سخته بود و انگشت در مقنعه مالیده شد
عمر مقنعه می شست و در خاک میمالید تا بوی جمله از وی
هر چند آن در محل تسامح بود لیکن ترسید که چون را
گشاده کرد در زیادت این ادا کند و چهارم درجه ورع
صدیقانست که همه مباحات بر خویشتن حرام کنند الا آنچه
برای حق تعالی بود و هو لا قوم لا یاکلون الا الله و لا
یشربون الا لله و لا ینطقون الا بالله و لا یسکنون الا

طعام برای قوت طاعت خورند و قیلوله برای تهجد کنند
و خواب اول شب را بر صفا ر وقت سحر کنند نطق ایشان
ذکر بود و سکوت ایشان فکر بود و نظر ایشان عبرت بود
و اغماض ایشان هیبت و حرمت بود و همه احوال مجمع
پس کسانیکه ایشان از ورق معامله حلال و حرام خبر بود
در سه مقام فرود آمدند چنانکه حق تعالی گفت ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الایه کسانی که در
اول درجه عدول اقتصار کردند از مقصد انند و گروهی
که بدان و [illegible] نکردند و از قیام بدان تقاعد نمودند ظالمانند
و کسانیکه بدان قناعت نکردند لیکن برجائی که و [illegible] از
آنست ترقی کردند سابقانند و کسانیکه قصد علو درجه

چهارم گروند سابقان سابقانند و درجهٔ سابقان آن
زمان ممتنع است یا عزیز و مستند لیکن امید و بشارت
که کسانیکه درین اعصار بورع عدول قیام نمایند و شرط
آن بجا آرند که ایشان را درجهٔ سابقان دهند قال
علیه الصلوٰة والسلام سیاتی علی الناس زمان من
تمسک بعشر ما انتم علیه نجا قیل ولم ذلک قال لانکم تجدون
علی الخیر اعوانا وهم لا یجدون علی الخیر اعوانا پس اگر کسی
گمان برد که هرکه با مال دهقانان و بازاریان قناعت
کند از سابقانست و آنکه مال سلطان قبول کند به
احوال از ظالمان شمرده حظ نیندارد نیک چنانکه مال
بازاریان آمیخته است و تفصیل در مال سلاطین

همچنان تفصیل دارد و مال سلاطین بر سه قسم است یکی
مالی که مغصوب و مصادره است و قسمت و خراج از
کسی که معروف و معین است و این حرام محض است و ستانندهٔ
این اگر با خدای نداند از ظالمان است و دوم
که از ارتفاع ایشان بود از ملکی که خریده باشند یا احیا
کرده و تخم خریده باشند یا ازان بذر زکر بود ستانندهٔ
این از مقتصدانست نه از ظالمان و اگر در بهای ملک
شبهتی راه یافته باشد بدین شبهه ورع سابقان فوت
شود نه ورع عدول و مقتصدان و سیم آنکه دانند که مغصوب
و حرام است لیکن مالک را نشناسند فتوی شرع درین
مال آنست که از ایشان ستدن و بمصالح و بدرویشان

رسانیدن او بیتر از آن که در دست ایشان بگذاشتن تا آلت
ظلم و فساد سازند لیکن ستاننده باید که یا درویش
و بقدر حاجت ستاند یا توانگر بود و بهیچ چیز در وجه
خویشتن صرف نکند لیکن بدرویشان و مصالح برساند
و هر که بضرورت عیال ازین مال قدر حاجت ستاند
پیش ستاننده از معتقد است و ظالم نیست و فلان مدتی
بخانقاه مقام کرد و سیرت وی پسندیده بود
و اگر برای ضرورت عیال و از خیرات موسع و اوقاف
و مال سلاطین چیزی طلب کرد اول به فتوی شرع عرضه
کرد و به محل رخصت اختصار کرد و عزیز باشد که کسی به درجه
روزگار با اقلال و کثرت عیال احوال و اعمال بمزان

مرتب

دشوار قبول کردن است خاصه بر کسی که بطلب فضل و علم
مشغول بود که پندارد که علم مجرد وسیله وی خواهد بود
وار عمل مستغنی است و حاجت وی بیشتر است که حجت
بر وی موکدتر است و اشد الناس عذابا یوم القیمة
عالم لا ینفعه الله بعلمه پس اگر سعادت آخرة میخواهی
و می باید که علم بر تو حجت کردد از چهار کار حذر کن اول
آنکه مناظره مکن که فایده بیش از ریاضتی وکسب قوتی
در طبع نیست و آفات وی بسیار است فاثمه اکبر من نفعه
چه وی منبع همه اخلاق ذمیمه است چون ریا و حسد
و مباهات و غیر آن پس اگر چیزی مشکل شود و محتاج شود
بدانکه آنچه حق است بداند بدین نیت روا بود و این را

۹۹ علامة

و علامتش یکی آنکه فرق نکند میان آنکه حق بر زبان او
مکشوف شود یا بر زبان خصم و دیگر آنکه این مباحثه در خلوت
دوست‌تر دارد از آنکه در ملا دوم آنکه تذکیر مکن و ازین سخن
بیندیش که بعیسی علیه السلام گفتند یا ابن مریم عظ نفسک
فان اتعظت فعظ الناس و الا فاستحی منی پس اگر برای مراعات
اقارب بدین مبتلا شوی از دو چیز احتراز کن یکی آنکه از
تفاصح و عبارت بسیار و اسجاع متوالی حذر کن که خدای تعالی
متکلفان را دشمن دارد و تکلف سجع خاصه که از حد در گذشت دلیل
خرابی باطن و غفلت دل کند چه معنی تذکیر آنست که آتش
مصیبت خطر آخرت در دل افتد و مرد را بیقرار کند
چون سوز آن آتش و نوحه آن مصیبت را تذکیر گویند اگر ولی

بدر سرای کس رسد و بیم آن بود که هم در ساعت برای
وی را خراب کند و فرزندان وی را هلاک سازد یدا
برای در ده که الحذر الحذر بگریزید که سیل آمد در یکوقت
وی را هیچ سجع و تقاضای متکلف باشد یا بنه مثال تا بکر
با خلق همین است و دیگر آنکه دل با آن ندارد
که تا خلق نعره زنند و حال کنند و شور در مجلس افکنند
تا مردان گویند که مجلس خوش بود که این هم دلیل
غفلت و ریا بود لیکن همت بان دارد که قبله ایشان
بگردد: نداز دنیا با خرت و از حرص نزهد و از غفلت به
بیداری چنانکه چون برون شوند چیزی از صفات تان
ایشان بگردیده باشد و یا در معامله ظاهر پیدا آمده بود

وو در طاعی

و در طاعتی که فاتر بوده اند راغب شوند و بر معصیتی که دلیر بوده اند
ازان باز گردند تذکیر این بود دیگر همه وبال بود در گوینده
و شنونده سیوم آنکه بهیچ سلطان سلام مکن
و با ایشان اختلاط مکن که فتنه مجالست سلاطین بزرگ است
و کسی که مبتلی شود بدیدار ایشان باید که از ثنا و مدح
و اطناب در ثنا ایشان دربانی کند و چون در مجلس
آیند همچنین فان الله تعالی یغضب اذا مدح الفاسق و من دعا
لظالم بطول البقا فقد احب ان یعصی الله فی الارض چهارم
آنکه از سلطانان هیچ چیز مستان و اگر چه مثلا حلال
بود که طمع بمال و جاه ایشان سبب فساد دین بود
و ازان مداهنه و مراعات و موافقت بر ظلم و غیر آن

لازم آید و این همه هلاکت بود و این چهارم محظور است
که از این احتراز باید کرد که تا کردنیست اما آنچه کردنیست چهار
اصل است در آن ملازمت کند اول آنکه هر معامله که میان
او و میان خلق است چنان کند که اگر با وی کنند بپسندد
ور وا دارد فلا یکمل ایمان عبد حتی یحب لسایر الناس
لنفسه دوم آنکه هر معامله که میان او و خالق است تعالی
و تقدس چنان کند که اگر بنده وی در حق وی کند بپسندد
و هر چه از بنده خویش در حق خود نه پسندد با آنکه وی را
بحقیقت نباشد از خویشتن در بندگی خدای تعالی نه پسندد
سیوم آنکه چون بترتیب علم مشغول شود بدان علم مشغول
شود که اگر بدانستی که تا یک هفته دیگر وفات وی خواهد

بود بان مشغول شدی واین نه شعر بود ونه ترسل ونه خلاف
ونه مذهب ونه اصول ونه کلام آن کسی که بدانست که
تا یک هفته دیگر خواهم مردم اگر موفق بود جز براقبه دل مشغول
وی مشغول نشود تا دی را پاک کرداند از علایق دنیا و هر علقه
که جز حق تعالی بود و آن را آراسته کرداند بحبت حق تعالی
آراسته کرداند بحبت حق تعالی و صفاتی که مرضی بود
عند الله تعالی و اگر کسی را خبر دهند که پادشاهی بسلام تو
خواهد آمدن درین هفته هیچ دیگر مشغول نشود جز بدانکه
مطرح نظر پادشاه بود و تن و جامه و سرای نویش پاک
کند از هر کجا که سوی پادشاه رسد پس ان الله تعالی لا ینظر
الی صورکم و لا الی اعمالکم و انما ینظر الی قلوبکم و علم احوال

ول از ربع مهلکات و منجیات بتواند شناخت از کتاب

احیا یا کیمیا یا جواهر قران علم مهم تر و فرض عین است

بر وی باقی یا فضل است چون خلاف و مذهب یا فضول

چون شعر و ترسل و چهارم الکه مال دنیا چندان کسب کند

اگر تا سالی بدان عالم خواهد رفتن بسنده کند و ذلک

قدر الکفاف لا الذی ارتضاه رسول الله صلی الله علیه وسلم

لاهل بیته اذ قال اللهم اجعل قوت آل محمد کفافا و دل

علیه الصلوة والسلام من اخذ من الدنیا فوق ما یکفیه اخذ

حتفه و هو لا یشعر [illegible] در حق کسی گفت که بدایة الهدایة

نوشته بود در معنی شرایطی و اوصافی که می باید

متعلم تا اهلیت آن دارد که بدایة الهدایة بر خواند

بسم الله الرحمن الرحیم آنچه درین کتاب نوشتی بدایت
نشان نهایت بدایت است که یک نفس باشی
ویک همت ویک اندیشه ویکدید اریک نفس آنست
که از گذشته و ناآمده نه بیند و بی نیاز بود
نه در پی گذشته تاسف خورد و نه ناآمده را تدبیر کند
بلکه جز یکنفس را که نقد است مراعات نکند که گذشته نیست
بیقین است و آنکه مستقبل است ممکن است که نیست بود
بیقین این یکنفس پیش نیست و یک همت آن بود که درین
یکنفس وی را هیچ مقصود نبود جز حق تعالی روی بوی
آرد و ملازم بود ذکر وی را بل مشهود وی را بل دیدار
وی را و اینهم یک درجه دیگر است و یک اندیشه

آن بود که خود را پیسپایی کند تا هر چه ما طرکه جز حق تعالی است
و هر کاری که بوی تعلق دارد از دل نفی کند الدنیا ملعونه ملعون
ما فیها الا ذکر الله و ما والاه و هر چه جز حق تعالی است در من
معنی است ... دیدار آنست که در هر چه نگرد حق را با آن
هم بیند که در وجود خود بحقیقت جزوی نیست دیگران همیشه
هست ماست و این هر یک را نیز درجه ایست و هم درجات
عند الله هر که در درجه باشد ازین درجات از بدایه
بدایت بنهایت نهایت رسد والسلام ... در حق
اباحتیان زندیق و بیان غوایت ایشان و طریق استیلا
شیطان بر ایشان و بیان آنکه ایشان بدترین خلق اند
بسم الله الرحمن الرحیم ستفترق امتی علی نیف و سبعین فرقه

قال رسول صلی الله علیه وسلم

الناجیة منها واحدة گفت امت من هفتاد و دو فرقه باشند
و رستگار از جمله ایشان یک فرقه باشند و دیگر
همه هلاک شوند و سبب این افتراق آن بود که امت سه گروه
شدند در اصل بهترین و بدترین و میانه بهترین امت
صوفیان بودند که همه مراد و شهوت خویش در راه حق
بگذاشتند و بدترین امت فاسقان بودند و کسانی که ظلم کنند
و شراب خورند و زنا کنند عنان شهوت فرا گذارند
و بدانچه خواهند و توانند خویشتن را غرور دهند که خدای تعالی
کریم و رحیم است و برین اعتماد کنند و میانه اهل صلاح بودند
از جمله عوام خلق پس هر قسمی بیست و چهار قسم گشتند
بسبب آنکه تا یکدیگر می پیچند و جمله هفتاد و دو فریق شدند و

زیادت این قصها آن بود که شیطان حسد کرد که صوفیانرا
که بهترین خلق بودند هیچ معصیت و شهوت آلوده نشوند
و حسد کرد فاسقانرا و گفت اگرچه ایشان بدترین آدمیانند
لیکن بیدا آمدند که رسوای خویش بدیدند و بچشم نقصه
در خویشتن بنگرند و توبه کنند و چون توبه کنند ایزد سبحانه
و تعالی بپذیرد که گفته است و انی لغفار لمن تاب پس
طریقی بباید ساخت که تا این پاکان آلوده گردند و شوخ
گردند بمعاصی و این فاسقان نه پاکان کور گردند تا آلودگی
و رسوائی خویش نه بینند پس خواست که از میان صوفیان
و فاسقان ترکیبی سازد و بباید صوفیانرا گفت شما اگر
و خویشتن را هم رنجانید بمجاهده و عذر را بطاعت شما

چه حاجت ما از صحبت شما چه زیان و خدای رحیم و کریم است

آمرزنده است و معصوم از تکالیف منبسط عوام خلق

تا بسبب اموال و یا خصومت نکنند و معصوم از طاعت

نزند است بخدا تعالی و سمارا این قوت هست پس نفس را

رنجانیدن و شهوات دنیا را دست بداشتن چرا نبود

این جماعت چون وسواس در دل ایشان اثر کرد و به

ما ی طلب شهوت دنیا مدد فرستاد و این راسخ

مستحکم گشت سر در معاصی نهادند و زن و فرزندرا

مباح کردند و بجامه و لباس صوفیان می بودند

و الفاظ بورادها میگفتند و ندانستند که خدا اگرچه کریم

شدید العقاب است و قوت ایشان پیش از قوت

(132)

و ... پیغمبران باشد و جمله پیغمبران ... از طاعات
و عبادات دست نداشتند و بدین شبهه مغرور شدند
پس شیطان چون آن درخت در دل ایشان نشاند
از کار ایشان فارغ شد و دانست که بعد از این
نیز باصلاح نیایند و قابل علاج نباشند چه جمله شهوات
دنیا را اسیر گشتند و بزی صوفیان زندگانی میکنند
و خویشتن را از مقربان درگاه عزت میدانند بحقیقت
باید دانست که این قوم بد ترین خلق اند و بد ترین امت اند
و صلاح ایشان مایوس شدست و با ایشان مناظره
کردن و نصیحت گفتن سود ندارد بلکه قمع و استیصال
ایشان و خون ریختن ایشان واجبست و جز این طریق نیست

در اصلاح ایشان یعنی الله بالسیف والشاهد الاعلی
بالبرهان والقرآن و السلام نصیحتها در نصیحت چنین شنیدم
که کسی از بخاری نزدیک حجة الاسلام آمده بود
وازوی نصیحت خواسته حجة الاسلام این نصیحت کرد
قال الله تعالی وذکر فان الذکری تنفع المومنین اگر طالب
راه سعادتی بدانکه اصول سعادت سه است ملازمت
مخالفت و موافقت ملازمت ذکر حق تعالی همه احوال
هیچ از آن حال خالی نباشی تا توانی و مخالفت
نفس و هوا از آنکه تشنه شود و اسیر تو گردد و ترا ملازمت
ذکر باز ندارد چه اگر غالب شود ترا اسیر گیرد و بدان
مشغول دارد که هوای وی باشد و از حق تعالی حجاب

کند و موافقت باحد و د شرع و سنن و آداب در
حرکات و سکنات ظاهر و در همه اندیشهها باطن چون
توفیق این هر سه دادند تا دل همه ذکر گشت و جوارح همه
بصفت رضا گشت و صفات نفس همه مقهور شد خود
سعادت تمام شد و بزرگترین کرامات حاصل شد پس
ازین اگر چیزی نماید از صورتی خوش یا نوری و یا نمایشی کند
در بدایت بود دل در آن مبند و بدان التفات مکن و انرا
بس وزنی مدان و اگر نه بینی دل نیز مشغول مدار چون
این هر سه اصل که گفته آمد آبادان بود و السلام
فصل چهارم در حق شهاب الاسلام گفته تا در مشافهه
در وقتی که از قلعه زند خلاص یافته و بطوس بر نو

کرده در روز آدینه مسجد جامع بود جهة الاسلام سنائی
نماز بامداد بازداده و فراز دیکه هی رفت و دیرایشید
وگفت قال الله تعالی ولنذیقنهم من العذاب الادنی
دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون اللطائف حق تعالی در حق
دوستان خویش بسیار است و انواع مکر وی در حق دشمنان
وی بسیار و مکر وانکرا و مکرا مکرا انهم لایشعرون چهار صد سال
فرعون را در سر بداد تا در غوایت بجد لیش رساند
که انا ربکم الاعلی قلعه ترمذ و عیزان از انواع تنبیه کند الطاف
حضرت حق است که بندگان و دوستان را با خود میخوانند
لعلهم یرجعون تا باشند که به سبب از شقاوت ابد خلاص
یابند و تنبیه شوند و چون در حق تو آن کند بنداخت و نظر

حضرت الهیت کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم
ایزد تعالی همه بر زبان و دل آن دانا دکه سبب نجات شود
از هر دو نوع عذاب و سبب سعادت ابدی بود و نزدیکی
بحق تعالی در صار ودی نفس شمر درحت و تحریض بر اخلاص
در دعاء استسقاء و نماز استسقاء آفات متراکم است
و بلاهاء آسمان متواتر و خواطر مشوش و همتها در کار دنیا
مشغول و اندیشها از راه معروف و بر زخارف
دنیا و تحصیل آن مقصور ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم چون مردمان بکلی بر طلب دنیا اقبال کردند و بلا
اکتساب نمودند دنیا یکبار پشت بر ایشان داشت کل
ممنوع متبوع و الحریص محروم طریق معالجه آنست که دعا

وقتی که مواظبت کنند و بدان مشغول شوند و اگر دنیا و اهل آن اعراض کنند و چون بطاعت مشغول شوند بدنیا دنیا و ثنا مردمان و ثواب منتظر نکنند بلکه از برای حق تعالی کنند چنانکه امر و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین چون بر آن وی عمل کنند و طاعتهایشان بسمت اخلاص بود برضا حق تعالی نزدیک گردند و شایسته حضرت الهیت شوند و مناسبتی که میان ارواح و روحانیان است محقق شود و اگر دعا کنند یا از حق تعالی چیزی خواهند آنرا اجابت نزد وی ظاهر شود و ادعونی استجب لکم در این قوم بود و الا دعا کردن بی این شرایط الا بلا فایده بود و السلام تمت الکتاب و الحمد لله علی ذلک

می برد و خون ایشان می ریزد و ایشانرا هلاک [illegible]
سکند و بر خلق واجبست که از ایشان بگریزند زیرا که آن
فساد که ایشان کنند در دین خلق هیچ شیطان نتواند کرد
و هر که [illegible] را دست قدرت باشد بر وی واجبست که ایشانرا
از منبرها بزیر آورند و از سخن گفتن باز دارد زیرا که از جمله
امر معروف و نهی منکرات است اگر نتوانی [illegible] آنکه [illegible] باشد
و هیچ امیر سلام نکنی و با ایشان مجالست و مخالطت نکنی
[illegible] ایشانرا خود نبینی که در دیدن ایشان مجالست
و مخالطت با ایشان آفات بسیار است و اگر بدیدن ایشان
فضائل و مداح [illegible] خوانی در بابی نکنی و اگر از ایشان کسی
بدیدن تو آید همچنین فان الله یغضب اذا مدح الفاسق الظالم

مستثنی کردن

دعا بظالم بطول البقاء فقد احب ان یعصی فی الارض
تا کردن چهارم آنکه هیچ قبول نکنی و اگرچه دانی که آنچه
بتو می دهند حلالست زیرا که طمع بمال ایشان کردن
سبب فساد دین بود و ازان مداهنه و مراعات جانب
ایشان و موافقت بر ظلم ایشان و فسق و فجور ایشان
متولد گردد و این همه هلاک دین است و کمترین مضرتی
که ازان تولد کند آنست که ایشانرا دوست داری و هر
کسی را دوست دارد بضرورت عمر او خواهد که دراز باشد
و چون درازی عمر او خواهد درازی ظلم و خرابی عالم خواسته
باشد و ازین بتر چه باشد و باید که تا ایشان
ترا از راه نبرند در جوال خود نکنند چنانکه با تو گوید او لشکر

چنان باید که این زر از ایشان بستانی و بدرو
تفقد کنی و راحتی بدرویشان رسانی که بضرورت چون تو
تو خرجی کنی در چیزی خرج کنی و چون ایشان خرج کنند در فسق
و شور و شر کنند که شیطان بدین طریق خون بسیار خلق
ریخته است و آفات این سخن بسیار است و در کتاب احیاء
بگفته ایم از اینجا طلب بکن ای فرزند ازین چهار چیز احتراز
کردنی که نا کردنیست اما آنچه کردنیست آن نیز چهار است باید که
نگاه داری اول آنکه هر معامله که در میان تو و میان خدای
تعالی باشد چنان کنی که اگر بنده از آن تو در حق تو کند
نرنجی و بپسندی و روا داری و بروی خشم نگیری هرچه
از بنده خویش در حق خویش نپسندی باید که از خویشتن

ی خدای تعالی نه پسندی با آنکه از آنجا که حقیقت بنده

نه بنده اُست بل درم خریده تست و تو بنده حقیقی خدایرا

زیرا که آفریده وی و وی آفریدگار تست دوم هر معامله

که میان تو و میان خلق باشد چنان کنی که اگر ایشان

کنند به پسندی ور واداری و از آن رنجی فلا یکمل ایمان

عبد حتی یحب لسایر الناس ما یحب لنفسه سیم آنکه چون علم

علمی آئی و علمی خوانی باید که علمی باشد که اگر مثل تو بدانی که از

تو یک هفته بیش نمانده است بدان مشغول کردی و این

معلومست که اگر تو بدانی که عمر تو بیش از یک هفته نمانده است

دران هفته بعلم فقه و اصول و کلام و مسائل آنها

مشغول نکردی زیرا که دانی که دران هفته این علمها

علمی

138

دنیا و علو نحو زیاد کرسیدن بل مراقبه و عمل و بمو ... بـ
نفس مشغول کردی و دل را از علایق دنیا و اخلاق ذمیمه
پاک کردانی و بمحبت خدا تعالی و اخلاق حسن متصف
کردی و بعبادت و بندگی مشغول کردی و روا داری
که خود چنین باشد که هیچ روزی و هیچ شبی ترا دمی نگذرد
که ممکن باشد که دران روز یا دران شب وفات یابی
ای فرزند یک سخن بشنو و حقیقت دان و دران اندیشه
کن و بعمل آور که البته خلاص یابی اگر ترا خبر دهند
و بگویند که تا هفته دیگر سلطان بسلام تو خواهد آمد
دانم تو دران هفته بهیچ کار مشغول نشوی جز بدانکه هر
دانی که چشم سلطان بدان خواهد افتاد آنرا نیکو کردانی

همه درین کنی از تن و جامه . . بهر ای دوست

اکنون اندیشه کن و بدان که من اشارت بچه میکنم که تو ریمی

و زیرکان را اشارت کافی باشد و پیغمبر علیه الصلوة والسلام

میگوید ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر

الی قلوبکم و نیاتکم اکنون اگر خواهی که علم احوال وی بدانی

از کتاب احیا و دیگر تصانیف ما طلب میکن و این فرض عین است

بر همه مسلمانان و دیگر علوم فرض کفایت الا آن مقدار که

بدان امر خدای تعالی بگذارند ملک تعالی ترا توفیق دهاد

کر حاصل کنی چهارم انکه از مال دنیا بیش از کفاف یک ساله

عیالان حاصل نکنی چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم

از بهر [illegible] از جهت [illegible] دستاختی وگفتی اللهم اجعل قوت آل محمد

کفا فا و نه همه حجره را کفاف یک سال کردی اند

نفقات است کفاف یکروزه هم ندادی چون عایشه رضی

و امثال وی ای فرزند درین فصل به متمسها رتو نوشتیم

باید که بعمل آوری مارا اذا ذکرنی فی صالح دعا یک فرو

نگذاری و اما دعا که خواسته بودی در صحاح بسیار

آمده است از آنجا طلب میکن و این یک دعا پیوسته

میخوان علی الخصوص از عقب نمازها اللهم انی اسألك

من النعمة تمامها ومن العصمة دوامها

ومن الرحمة شمولها ومن العافية حصولها

ومن العيش ارغده ومن العمر اسعده ومن

الاحسان اتمه ومن الانعام اجزله ومن الفضل

من اللطف انفعه وانعمه اللهم
لن لنا ولا تكن علينا اللهم اختم بالسعادة
اجالنا وحقق بالزيادة امالنا واقرن
بالعافيه غدونا واصالنا واجعل الى
رحمتك مصيرنا ومآلنا اصبب سجال
عفوك على ذنوبنا ومن علينا باصلاح
عيوبنا اجعل التقوى زادنا وفى دينك
اجتهادنا وعليك توكلنا واعتمادنا
اللهم ثبتنا على نهج الاستقامة واعذنا
من موجبات الندامة يوم القيمة
خفف عنا ثقل الاوزار وارزقنا عيشة

صح

الابرار واصرف عنا الاشرار
ورقاب آبائنا وامهاتنا من النار یا عزیز
یا غفار یا کریم یا ستار یا حلیم یا جبار
بجاه محمد المصطفی حبیبک المختار وآله
الابرار وصحبه الاطهار

۱۴۳

بسم الله الرحمن الرحیم حمدی که از اعیان ثابته اثو[illegible]
وثنائی که از اجسام دایمه اذو[illegible] وشکری که از جواهر
باقیه ابقاست وسپاسی که از نفوس باقیه اتقاست [illegible]
که از کدورت تلاشی اعراض مصفاست واوجی که از لوث
فنا وجواهر زکیست مر حضرت متعال خداوند ذو الجلال
لم یزل ولا یزال که سهم وهم فنا از اصابت عقل کامل سمت

ی محالست و توسن کمان نقض لتوجه از هر حد

میدان فکر واصل سوی کوی کمال وی نه محالست دلیل

عدم ربیع ازلیت او نه سابقست و غروب زوال الشمس

ابدیت او نه لاحقست و درودی که از نوم نسیان و غفلت

ماموننست و سلامی که از سنه فوت و نفایس فترت

مصوننست بر افضل مخلوقات و اکمل احیا و اموات محمد مصطفی

و احمد مجتبی صلی الله علیه وسلم علی الانبیاء و المرسلین و اصحابه

اجمعین اما بعد میگوید بنده ضعیف مترجم این رساله شریف

قواه الله بالطاعة و بواه الله دار السلامة چون خواجه

معظم مخدوم و مکرم محتشم محبوب العلما مقبول [illegible] اهل العلم

والصلاح صلاح من لهم ... از حر رضی الخلق مرضی الخلق الن

١٦١

المتشرع السالك المتبرع المقيم المستقيم على تجاد

بعض الاحكام بحكم الشرع حاكم المعروف والعادة دائم

التقوى والديانة كامل العقل والكياسة صاحب الرای والدرایة

الوجيه عند السلاطين النبيه لدى الامرا هو لا يتقيدون

بكرامه واو لا يتقيدون بكلامه صاحب التجارتين الرابحتين

ذو الغنائين النافعتين تجارة الدنيا وتجارة العقبى وغنا القو

وغنا المتقی هو التاجر الذی لا تلهيه تجارة ولا بيع عن ذكر الله التاجر

الصدوق الامين مع النبيين والصديقين والشهداء والصالحين

المتأدب بآداب الشريعة والطريقة المتمذهب لمذهب ذات

الجامعية [illegible] نية الكشف لرموز مقامات الرجال وكرامات

اهل الوصال المحقق باللطف الالهی المعروف بـ[illegible] زاده [illegible] ابوالم

و ... استصاعفتین علیه در حلقه ارباب طریقت و دارایشان

بصرت درامده و با خرقه و بتوه و اجازت و خلافت ایشان

مشرف گشته و بگوش هوش شنیده و بنور دیده بصیرت

دیده و بجان و جنان پسندیده که احکام قاعده الطریقت

واستحکام رابطه حقیقت منوط بتذکر موت و مربوط بتذ

فوت است ونسیان آن وغفلت ازان موجب انهدام

آن قاعده و مثبت انتقاص آن رابطه است زیرا که آن ...

مبنی بر قمع اللذات دنیوی است وطمع اناهیم اخروی و دفع

غرور شیطانی و محبت لقا رحمانی و حصول این و وصول

بدین جز بتذکر موت و تفرت فوت امکان نه پذیرد والهذا

حو ... ... الرحمة ... آدم صلی الله علیه وسلم بدان امر فرموده

(142)

ودران ترغیب نموده که اکثروا ذکر هادم اللذات

ونیز حضرت رب العزة از فتح غفلت خبر داده که غرتهم الحیوة الدنیا

لاجرم بر حکم کل اناء یترشح بما فیه بسعی جمیل و سلوک

سواء السبیل جد و جهد تام و تتبع و تفحص مدام اقدام

نموده درخواست این کرده که کتابی از مصنفات متقدمین

که کاشف کیفیت موت و ما بعد آن بود بدست آرد تا موقت

عقاب و سکرات و اشارات و بشارات و درجات و درکات

هریکی از اقوام ملک کفر و اسلام من ابتداء الموت الی آخر

الامر بر سبیل احصا و استقصا معلوم گردد و آن مقصود

حاصل ... چون خواجه مدالله ظله برین طلب طالب

صادق ... و درین راه مهدی ... این دو ... نمود

[illegible] که من طلب شیا و جد و جد و من قرع با

و لج از طبیعت عیبی و تقدیر لاریبی رساله درة الفاخرة

فی کشف علوم الآخرة از تصنیف امام حجة الاسلام محمد الغزالی

قدس الله روحه و نور ضریحه بر وفق مقصود و حسب مجهود

یافته حمد خدا بجا آورده لکن چون عاید که این رساله

بعبارت عربی محرر و مقرر گشته در ضمیر منیر تدبیر خطیر

گذشته که اکثر عزیزان و بیشتر طالبان از تناول این موایده

و استفادت این فواید محروم مانند و از آن مقصود

بعید کردند لقصور ایشان فی عربیه یاران این ضعیف را بنظر

مشفقانه و شفقت کریمانه مشرف کرده [illegible] بالتماس

فرمود که این رساله [illegible] بعبارت فارسی ترجمه شود و مضمون

ان بطریق شرح نبشته آید تا استفادت ایشان [illegible]

بدان در اسلام عام گردد و هیچ یک محروم نمانند

و این ضعیف اگرچه در علم باقصی الغایة قاصر بود و فرصت و فراغ

وقت نبود اما چون دید که بندگی خواجه معظم مد الله ظله بر خیر

جاری دلالت کرده و بنفع ساری اشارت فرموده و ثواب

و ثمرات آن الی یوم الدین بر حکم این دو حدیث خاتم النبیین

صلی الله علیه وسلم اِذَا مَاتَ الْاِنسَانُ اِنْقَطَعَ عَمَلُهُ اِلَّا مِنْ ثَلٰثَةٍ

صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ اَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهٖ اَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ و الدالُّ

علی الخیر کفاعله بر این ضعیف نیز [illegible] کار

و توفیر ایشان در امور خیر پسندیده [illegible] منقصت [illegible]

ناپسندیدند [illegible] خواجه عالم علیه السلام فرموده [illegible]

تا ولمها وقره کبیرا فلیس منا بضرورت کمر اطاعت بر میان

بسته و بانقیاد آن اشارت مطاوعت نموده و نشستن

ترجمه آن شروع کرده و چنگ بدین آیة درزده مااز

من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم و از اهل علم و خداوندان

علم فاتح التماس کرده که اگر بر سهوی و خطائی اطلاع یابند

به اقتضاء حلم و تقاضاء علم بقلم اصلاح تصحیح نمایند و از خوانندگان

این ترجمه دعاء خیر خاتمه درخواسته و بدایت این رساله

بدین خطبه بود قال الشیخ الامام الفقیه العالم حجة الاسلام